

# پنجشیر نامه

یک نظر گذرا بر کتاب:

«تاریخ، فرهنگ و مبارزه مردم پنجشیر»

اثر اکادمیسن دستگیر پنجشیری

از قریه قابضان پنجشیر منم  
از دیده رنج آدمی سیر منم  
آزاده ام و غلام دنیا نشوم  
یار قلم و کتاب و شمشیر منم  
«فروغ هستی»

نوشته: دکتور عنایت الله شہرانی

ویرایش: برهان الدین نامق

## شناسنامه:

---

- عنوان: پنجشیر نامه (یک نظر گذرا بر کتاب «تاریخ، فرهنگ و مبارزه مردم پنجشیر»)  
اثر دستگیر پنجشیری
- نوشته: دکتور عنایت الله شهرانی
- ویرایش: برهان الدین نامق
- اهتمام: وحدت الله درخانی
- سال نشر: ۱۳۹۸ هـ ش
- ناشر: کانون فرهنگی قیزیل چوپان
- محل نشر: کابل افغانستان

حق چاپ محفوظ است!

بِسْمِ الْحَمْدِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

[www.enayatshahrahi.com](http://www.enayatshahrahi.com)





استاد عبدالعظیم نوری



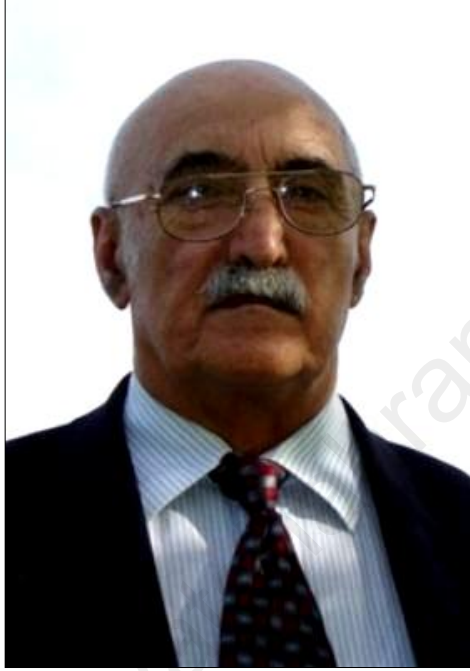
استاد عبدالملک دوست زاده

### اهداء:

به دو هنرمند و شخصیت های منور، با فرهنگ، دلسوز و شیرمردان پنجشیری استاد عبدالعظیم نوری و استاد عبدالملک دوست زاده که مرا از مرگ حتمی بعد از خداوند<sup>(ج)</sup> از دست یک خاین فرومایه و جنایتکار نامرد تاریخ عضو سازمان جهنمی جوانان پوهنتون کابل بنام دلبرشاه سرچشمه در سال (۱۹۸۱م) نجات دادند.

اگر در آن وقت بناحق و بدون گناه کشته میشدم، مؤلف و نویسنده هشتاد جلد کتاب و صدها مقاله که همه بخاطر غنای فرهنگ و تاریخ وطن عزیز بود نمیشدم.

ع. شهرانی



اکادمیسن دستگیر پنجشیری

## یادداشت

این رساله چندین سال پیش تهیه و ترتیب شده بود چون کارهای علمی دیگر یکی پی دیگر بمیان آمد، بناً تایپ و آماده گی آن برای چاپ به تعویق افتاد، اما نسخه های قلمی را بسی دوستان خواندند و تشویق نمودند که لازم است آنرا بطبع برسانیم.

در یکی از تلفون های دوستانه با محترم آقای رفیق زمانی که از جمع خبرنگاران نام نیک و آزاد می باشند وقتیکه موضوع (پنجشیرنامه) بمیان آمد فرمودند که رساله را تایپ و آماده چاپ خواهند نمود و چنانچه که موضوع را عملی نمودند و از لطف های شان یک جهان ممنون میباشم.

اتفاقاً در آن روزها یک جوان با احساس پنجشیری باسم زیبای کمال اعتمادی از کالیفورنیا تلفونی از اینجانب خواست احوال بگیرد، در ضمن صحبت با وی از موضوع «پنجشیرنامه» که قبلاً با جناب زمانی صحبت شده بود برایش توضیح نمودم، وی اظهار داشت که آقای بهزاد برمک فرزند پوهاند حبیب پنجشیری در امور تایپ و چاپ و مسایل طباعتی وارد بوده و شاید بتواند قسمت های ناتکمیل رساله را تکمیل و آماده طبع بسازد، البته با وی تماس گرفته شد و جناب پوهاند پنجشیری ضمن نظارت و ویراستاری با پسر شان در تهیه موضوع زحمات زیاد را متقبل گردیدند، اما متأسفانه کتاب بصورت مکمل به اتمام نرسید و قسمت اخیر کتاب و بعضی نکات دیگر تنظیم و تایپ نگردید.

بهر حال از جناب دانشمند پوهاند پنجشیری و ارجمند بهزاد برمک نسبت زحمات شان متشکر و ممنون میباشم.

البته قسمت اخیر کتاب زیر عنوان «درد دل» به جهتی به آن علاوه گردید که اینجانب بارها سعی کرده ام اختلافات دو برادر تاریخی تورک و تاجیک را من حیث انسان مسلمان، همسایه و دیگر وجوهات مشترک که داریم از میان بردارم تا ایشان همزیستی تاریخی که داشتند با صلح و دوستی و برادری حفظ نمایند.

اتفاقاً درین اواخر کتابی را بدست آوردم زیر عنوان «پنجشیر سرزمین مرد خیز» که آقایون قربانوف و غائب اوف از خطه تاجیکستان آنرا نوشته اند و بزعم خود کتاب شان را یادگاری دانسته اند از مردم نجیت تاجیکستان بر آنان بدبختانه در متن کتاب بصراحت الفاظ، کلمات و مطالبی را گنجانیده اند که نفاق و اختلاف اندازی در میان دو قوم برادر بوضاحت مشاهده میگردد. این فعل ناصواب آنان بجز از فتنه اندازی، شرارت و دشمنی نتیجه دیگری ندارد و خودشان در تاجیکستان آرام و آسوده نشسته اند و زهر اختلاف را در وطن ما خواسته اند پاشند و من تا اندازه کافی در مقابل فتنه اندازان در سال (۱۹۹۲م) در دوشنبه و خاروغ درین مسایل از طریق رادیو و تلویزیون سخنرانی کرده ام. چون اکادمیسن دستگیر پنجشیری از شخصیت های بزرگ وطن و باز از پنجشیر می باشد و ایشان با تعصب های قومی هیچگونه سازش ندارد و از صمیم قلب به همه اقوام شریف وطن خوش بینی و احترام عمیق دارد لذا مطابق آرمان آنان مضمون «درد دل» درین کتاب پنجشیرنامه درج گردید.

دکتر عنایت الله شهرانی



## فهرست مطالب

- ۱ ..... مقدمه -
- ۳ ..... خوبان پنجشیر -
- ۵ ..... یک خاطره -
- ۷ ..... آینه پنجشیر -
- ۱۰ ..... پنجشیر و پنجشیریان -
- ۱۹ ..... یادی از چند پنجشیری -
- ۲۵ ..... مولوی عبدالحی پنجشیری -
- ۲۷ ..... صافیان، کاکریان و فورمولیان -
- ۲۹ ..... فارسی تاجیکی، ادبی و عامیانه در پنجشیر -
- ۳۵ ..... خیل و قوم در پنجشیر -
- ۳۸ ..... هزاره های پنجشیر -
- ۴۲ ..... سخنی درباره نورستانیان -
- ۴۴ ..... حضرت صاحبان مجددی پنجشیر -

- جذابیت کتاب جناب پنجشیری ..... ۴۶
- و اینک اندر باب کتاب «تاریخ، فرهنگ و مبارزه مردم پنجشیر» ..... ۴۷
- دو پنجشیری شاعر ..... ۵۳
- اکادمیسن دستگیر پنجشیری ..... ۵۵
- طرفداری از فدرالیزم ..... ۶۳
- و اما در خصوص چپگرایی اکادمیسن پنجشیری ..... ۷۰
- بازتاب پنجشیر در ادبیات فارسی دری، اقتباس از کتاب پنجشیرنامه ..... ۸۱
- درد دل ..... ۹۰
- چرا کمونیزم در افغانستان ..... ۱۰۴
- فهرست مآخذ ..... ۱۱۴



## مقدمه

این رساله زمانی تهیه گردید که کتاب «تاریخ، فرهنگ و مبارزه مردم پنجشیر» را محترم اکادمیسن دستگیر پنجشیری یکی از شخصیت های معروف وطن که حیات خود را از طریق خدمت به معارف و سیاست وقف نموده برایم ارسال نمود.

چون مؤلف کتاب مذکور شخص جناب اکادمیسن پنجشیری میباشد در متن کتاب با تعمق و دقت از پنجشیر و پنجشیریان مطالب زیاد تحریر یافته بود، بناً از روی علاقمندی خاصیکه به پنجشیر داشتم یک تبصره اندک طولانی را در قید تحریر درآوردم تا باشد که احترام به جناب پنجشیری و نیز به هموطنان پنجشیری ادا گردد.

هر موضوعیکه درین رساله خوانده میشود به پنجشیر و پنجشیریان ارتباط مستقیم و یا غیر مستقیم دارد.

امروز روز بیست و پنج ماه اپریل سال دوهزار و نوزده ترسایی میباشد، یک روز پیش از این آقای کمال اعتمادی یکی از پنجشیریان جوان برایم تلفونی اطلاع داد که محترم اکادمیسن پنجشیری طی یک حمله سخته مغزی در بستر مریضی که در منطقه سیاتل واشنگتن قرار دارد، زیر تداوی میباشد و من البته سخت پریشان شدم، چونکه جناب اکادمیسن دستگیر پنجشیری شخصیت غنیمت و یکی از فرهنگی و دانشی مردان وطن میباشد.

خوشبختانه بعد از دو روز با فرزند جناب پنجشیری با اسم عقاب جان پنجشیری در تماس شدم و او وسیله ارتباط محترم پنجشیری را با من برقرار کرد و هر دو سخن ها گفتیم و معلوم میشد که جناب پنجشیری از آن مرض مهلک شفا یافته است و به حالت عادی با من صحبت نمود.

این رساله کوچک اگرچه تبصره درباره کتاب «تاریخ، فرهنگ و مبارزه مردم پنجشیر» است و عنوان باید بشکل دیگری میبود ولی کلمه (پنجشیر نامه) زیبایی و لطفی دیگر دارد از آن سبب عنوان آنرا (پنجشیرنامه) گذاشتیم.

ار سالها باینطرف افکار دشمنان اتفاق و اتحاد را که در بین تورک و تاجیک اختلافات می آورند مردود میشمردم و هنوز هم کسانی که میان این دو برادر تاریخ تفاوت قایل میشوند و آنان را به جنگ اندازی تشویق مینمایند. ایشان را شیطان های منافق شمرده و جیره خوران بیگانگان می دانم.

بنأ چند صفحه را زیر عنوان «درد دل» ضم این رساله ساختم، همچنان عنوان «چرا کمونیزم» درین رساله دیده میشود، بخاطری آورده شده است که مردم افغانستان دخول و نفوذ کمونیزم را در افغانستان بصورت های مختلف فکر میکردند که البته بسیاری آن تصورات قابل قبول میباشد، ولی یکی از عوامل عمده را هیچکس اظهار نکرده بود که اینک درین رساله از آن ذکری به عمل آمده است.

امیدوارم که این نوشته مورد قبول دانشمندان واقع شود و البته از تقصیرات طلب عفو دارم.

## خوبان پنجشیر

امروز سخن از پنجشیر است، پنجشیریکه تاریخ دارد، مردم بیدار دارد، فرهنگی، دانشی و مجاهد مردان بلند آوازه دارد، پنجشیریکه خوبرویان دارد، عاشقان دارد، کوه دارد، سنگ و زمرد دارد، دریای خروشان دارد، پنجشیریکه تاجیکان دارد «تمامش تاجیک و شیرین زبانان».

شاعر پنجشیری «قاسم» از زیبا رویان و پریوشان ماه روی پنجشیر چنین یاد میکند:

یکی قریه است نامش آستانه      پری خانه است در روی زمانه  
ز باغ خلد باشد یک نشانه      به این عشرت مکان شادمانه  
گلستان در گلستان است پنجشیر

\* \* \*

عجب ملک نمایان است پنجشیر      مکان خوبرویان است پنجشیر  
ز حد کوه لغمان است پنجشیر      ز کوهستان پروان است پنجشیر  
ز پایین تخت پریان است پنجشیر

«قاسم»

مردم پنجشیر اگر هر هنر و علمی که دارند، در کنار آن جمله کمالات عاشق پیشه می باشند و با عشق بسر می برند.

زمستانش از این باعث بهار است      که هر یک مهوشی اندر کنار است  
بزیر صندلی پهلو ی یار است      به عشرت تا به هنگام بهار است  
بهار اندر بهاران است پنجشیر

یک عاشق دلباخته پنجشیر، به دختر پریراد پنجشیری چنین میگوید:

سوختم از عشق رخت، وعده دیدار کن

«حیاتی»

حقیقت هم همین است که دختران پنجشیر تو گویی که هم رنگ پری های  
کوه قاف اند و اگر به سیاق قافیه قاسم بگوئیم که:

تو گویی مثل شغان است پنجشیر

راست گفته ایم.

از گفتار قاسم شاعر پرآوازه پنجشیر درباره پنجشیر بر می آید که عشق زیاد  
و محبت وافر، سردی ها و برودت های پنجشیر برف نشین را بهاران جلوه میدهد  
و وقتی که فصل بهار میرسد، آن خود موسم بهار است، پس پنجشیر همیشه بهار  
است:

بهار اندر بهاران است پنجشیر

«قاسم»

در پنجشیر محلی موجود است که آنرا «پریان» میگویند و آن محل را  
نگارنده این سطور دیده و در اطراف خانه ملک اسکندر اتراق کرده است.

دختران مهوش و پریزاد پریانی که از کنار دیوارها و سر بامها نمایان می شدند، بی شک باید گفت که:

پراز حور و ز غلمان است پنجشیر

نگاههای تیز عشق آمیز آن مه رویان انسان را در عالم دیگر می برد، واه بر آن دختران زیباروی و معصوم که در فراموشی حیات بسر می برند و بنام ستاره های جهانی معرفی نمیشوند و به سیاق کلام قاسم می گوئیم که:

سراسر ماه تابان است پنجشیر

### یک خاطره:

در سال (۱۹۶۷مسیحی) نگارنده این سطور، منحیث ترجمان و راهنما با پروفیسور داکتر کنگ و فرزند او که که همسال و همبازی و دوست من بود، قصد سفر به انجمن کردیم، بعد از طی بازارک و رخه به دشت ریوات شب را گذرانیدیم، فردایش برهبری ملک محسن با کرایه کش ها و اسپ های دشت ریواتی از راه پریان و کوتل انجمن تیر شدیم و در یک گوشه ای از دو قول یا کول کوچک خیمه زدیم، آن حصه خاک بدخشان بود، ماهی های «اله بقه» بضم (با) را که در تاجیکی «ماهی خالدار» میگویند شکار و از آنها خوراک دو روزه را تهیه داشتیم.

خبر نداشتیم که هریک کرایه کشان در بغل جیب ها یک - یک تفنگچه داشتند، یکباره دیدیم نشان زدن ها شروع شد و برنده و بازنده معلوم گردید.

روز دوم با ملک محسن به قشلاق انجمن رفتیم و صدها تاجیک بومی انجمن را ملاقات کردیم، توگویی که آن مردمان از اولاده حضرت شاه ناصر اولیا (ناصر خسرو) و آدم الشعرا ابو عبدالله رودکی می باشند. ایشان به تاجیکی یک هزار سال پیش سخن میگفتند، با آنکه حضرت ناصر خسرو اسمعیه بود، ولی این انجمنیان جمله سنی حنفی بودند و با نگارنده نیمچه ملاهای شان مناقشه ها کردند، مع الاسف مردم همه بی سواد بودند.

وقت سفر ما اواسط تابستان بود، در طول راه بیش از ملیون ها چلپاسه های سیاه رنگ که در بدخشان آنرا کلس میگویند (بفتح کاف و لام) بر سر راه ها، دیده می شدند، در بازگشت بعد از ترک مناظر زیبا و دلکش بازارک در میان سرک موتر ماری را دیدم که دست کم طویلتر از دو نیم متر بود، او حلقه زده بود، بعداً در کابل شنیدم که آن افعی دختری از آن محیط را نیش زده و هلاکش کرده است.

سالها پیش آوازه در میان مردم افتاده بود گویا که چوپانی (شبان) بر سرکوه پنجشیر سنگی را از جایش بلند میکند که آن سنگ در حقیقت دروازه ماران بوده، گفتند بیش از هزاران مار از سوراخ برآمدند و هزاران دیگر در میان غار یا ایچه (خانه) شان قرار داشتند، نمیدانم قضیه به کجا انتها یافت، اگر مرحوم قاسم حیات میداشت میگفت که: «توگویی جای ماران است پنجشیر»، ولی حقیقت اینست که بگوئیم بلی خود ملک یزدان است پنجشیر.



### آئینه پنجشیر:

درین مقاله که منظور از شناساندن کتاب دانشمند وارسته و شخصیت مدبر و صاحب قلم توانا به عنوان «تاریخ، فرهنگ و مبارزه مردم پنجشیر» میباشد، باید گفت که کتاب مذکور آئینه عمومی دورنمای پنجشیر است.

نویسنده آن جناب عالیقدر دستگیر پنجشیری، مناظر، صحنه ها و خلق پنجشیر را چون یک نقاش به اسلوب ریالیزم بر صحیفه کانس چنان نقش بسته است که خواننده را وادار می سازد، تا بر آن پرداز و بگردند بیاویزد و بعداً در میان چوکات بمعرض دید قرار دهد و از آنست که نگارنده سعی نموده است که پرداز های حاشیوی را بر آن بافزاید، به امید آنکه ارزش و مقام والای کتاب پنجشیرنامه را بگوش و چشم دوستان برساند. از آن سبب حیف دانستم که چرا بعضی یادداشت های خود را درین اوراق پراکنده خود که به افتخار آن کتاب تحریر یافته علاوه ننمایم، چونکه هدف از جناب دستگیر پنجشیری با تحریر کتاب مذکور معرفی پنجشیر و پنجشیریان است.

پنجشیریان بزودی دنیا را وداع نمیکنند، زیرا با داشتن حیات کوهی، در میان طبیعت خدا داد، با داشتن دره های سبز و شاداب، هوای سرد زمستان و گوارایی سه فصل دیگر سال و خوراک های طبیعی و تلخان و استعمال ادویه نباتی و کوهی وجود آنرا طوری ساخته است که در مقابل مرگ می توانند مجادله و مقاومت کنند. ابن بطوطه سیاح مشهور عربی، بوقت ورودش در پنجشیر مردی را دیده است که یکصد و بیست سال عمر داشته و جناب استاد دستگیر

پنجشیری در کتاب خود از قول پدر کلانش شخصی را بنام بابہ غلام می آورد که وی بیش از صد سال عمر داشته و با وجود عمر طولانی دارای حواس عادی و حافظه نارمل بوده است:

هوایش هیچ بیماری ندارد      مریضش با دوا کاری ندارد

بلی حاجت به عطاری ندارد      اگر چه شهر و بازاری ندارد

چو کشمیر و بدخشان است پنجشیر

«قاسم»

یقیناً پنجشیر در گوشه ای از بدخشان قرار داشته و میان آن کوتل قابل عبور انجمن موقعیت دارد، توگویی که از پیدایش زمین تاکنون آن زیبا کوتل دیوار مانند، استوای خود را از دست نداده است.

حیات خضر اگر خواهی سفر کن      لب دریای پارنده گذر کن

بنوش آب و بتانش را نظر کن      ز عشق مهوشان جان را خبر کن

بهارستان خوبان است پنجشیر

«قاسم»

الفاظ و کلمات شیرین سخن قاسم پنجشیری چنان وانمود می سازد، که او واقعاً پنجشیر و پنجشیریان را بخوبی می شناخته و چه زیبا که خودش نیز از جمله آنان و از عشق مهوشان پنجشیر واقف و شاید هم برخوردار بوده است.

درین رساله از سروده های شاعر زیبا کلام قاسم پنجشیری مکرراً آورده شده است چونکه از عشق، زیبایی و قشنگی زیبا رویان پنجشیر به تکرار زیاد کرده است:

زمستانش ازین باعث بهار است  
که هر یک مهوشی اندر کنار است  
بزیر صندلی پهلوی یار است  
به عشرت تا به هنگام بهار است

بهار اندر بهاران است پنجشیر

اما زمانیکه خود قاسم میخواهد ازدواج کند همه پریوشان پنجشیر را فراموش میکند و میخواهد با یک دختر زیباکی همسر شود، چنانچه در کتاب «دیوان عارف چاه آبی» در صفحه (۳۷۶) در مقطع غزل عارف چاه آبی که مخمس بر غزل قاسم است چنین میخوانیم:

عارف توقع از کرم بی نیاز کن درهای بسته را بر رخ خویش باز کن  
روی امید بر صمد کارساز کن «قاسم» همیشه لطف «ضیاء» را نیاز کن  
از درگه کریم خداوندگار من

«این غزل را چنانکه از متن آن پیدا است سید قاسم پنجشیری به خواستگاری دوشیزه زیبایی به همسری خود به محمد ضیاء خان حاکم (زیباک) بدخشان نوشته و بعداً عارف آنرا مخمس نموده». (ص ۳۷۶)

ناگفته نماند که دختران (زیباک) بمانند مهوشان شغنانی و زیبا رویان پنجشیری در زیبایی شهره آفاق دارند، چون شاعران همه عاشق پیشه میباشند، خود عارف چاه آبی میخواست لعل سخنگوی مرحومه مخفی بدخشی را در حبه نکاح خود درآورد ولی آن شاعره شهیر بدخشی موضوع را رد کرده و خواستش را نمی پذیرد.

در پنجشیر مخصوصاً محلات دورتر از شهرها، اطراف کلکین های خانه ها برنگ سفید، دایره وی رنگ آمیزی شده و صورت آفتاب را نشان میدهد و شاید هم، پنجشیری های قدیم آفتاب پرست و یا زردشتی بوده اند و یا اینکه تقلیدی از رسم دیگران در آن مناطق عمومیت پیدا کرده است.

در زمان های قبل از میلاد تا ظهور اسلام مردم کابل و اطراف آن دین بودایی و هندویی داشته اند و طبعاً که هندوها که با داشتن صدها معابد و معبود، آفتاب را نیز در جمع خداوندان خود قرار میدادند.

### **پنجشیر و پنجشیریان:**

این عجب است که کلمه پنجشیر در رسم الخط عربی با ده نقطه تشکیل میشود و اعداد مکمل نیز فقط ده میباشد. نویسنده شهیر و با عزم و ثبات افغانستان اکادمیسن دستگیر پنجشیری، از وجه تسمیه پنجشیر و تاریخ آن معلومات خوبی را بدسترس خوانندگان قرار داده و انجام کار و تحلیل ها و بررسی ها را بوقت دیگر محول کرده و به پژوهشگران درباره تورکان هزاره

پنجشیر، توصیه نموده است که تحقیقات گسترده تر نمایند تا اصل و ریشه این مردم زحمت کش را دریابند.

در افغانستان و ایران بر سر کلمه خراسان و منطقه آن تبصره ها زیاد میشود، خراسان کلمه زیبا می باشد و شادروان پوهاند دکتور عبدالاحمد جاوید در آن باره تحقیقات گسترده و عمیق کرده است، مردم غیر پشتون علاقمند بودند به عوض کلمه افغانستان باید خراسان بیاید، چونکه به یک قوم و ملت ارتباط ندارد.

از سبب اینکه یک عده مؤرخان پنجشیر را جزیی از خاک خراسان خوانده اند، بنابراین لازم می افتد تا چند کلمه در آن باره ارائه گردد.

دانشمندی بنام داکتر احمد رنجبر کتابی را زیر عنوان «خراسان بزرگ» نوشته و نیمی از شرق را مربوط خراسان ساخته و از دوازده شهر ایران و افغانستان و تورکستان چون ایبورد، اسروشنه، بخارا، بلخ، خوارزم، سرخس، سمرقند، غزنه، فرغانه، مرو، نسا و هرات نام برده و هریک را با وجه تسمیه ها شرح و بسط داده است و یک مملکت فسیح قدیم را بآن کارش ترسیم نموده، اما در اولین سطر پیشگفتار خود می آورد: «درباره نواحی و روستاهای خراسان بزرگ و ماوراءالنهر کتاب های متعدد بخصوص از جانب مستشرقان انتشار یافته است» گویا در اولین سطر کتاب خود بصورت غیر شعوری کتابش را نقض کرده، زیرا خوارزم، سرخس، سمرقند، فرغانه، مرو به ماوراءالنهر یا تورکستان تعلق میگیرد.

و باز می آورد: «راجع به قدمت خراسان بزرگ و اینکه این سرزمین پهناور» درحالیکه ما در صدها اثر قدیم و قدما خوانده ایم، اصل خراسان به سه شهر بزرگ و بلند آوازه تاریخ چون مشهد (توس)، هرات و نیشاپور نسبت داده میشود و گاهی بلخ را نیز شامل خراسان میسازند و در رأس این شهرها هرات قرار دارد، که سالها پایتخت امپراتوری بود. از جانب دیگر مشهد از قدیم الایام جزء هرات بوده و در زمان امپراتوری شاهرخ ابن امیر تیمور، گوهرشاد ملکه شاهرخ و دیگران مشهد و نیشاپور و مناطق دیگر را به اوج اعتلاء در خصوص عمرانات رسانیده بودند، چه رسد به اینکه هرات مرکز رنسانس شرق در آن دوره شناخته شده بود.

دکتور رنجبر علاوه می دارد: «در دوران های مختلف پادشاهی ایرانیان این سرزمین دارای تمدن و فرهنگ بوده و زیر نظر پادشاهان ایرانی، اعم از هخامنشیان و اشکانیان و پس از آن ساسانیان اداره می شده، البته گاهگاهی محلی از اطاعت پادشاهان سرپیچی می کرده اند...» در زمان پادشاه ساسانی فیروز عملیات جنگی علیه کوچ نشینان مشرق آغاز شد، اما اخشنور یا (آق سنقور) حکمران نامور یفتلیان فیروز را شکست داد، وی را به اسیری گرفت و پسرش قباد را نیز به عنوان گروگان نگاه داشتند و...» (ص ۱۷ خراسان بزرگ)

دکتور رنجبر نگفته که یفتلیان از بقایای کوشانیان میباشند و آنان صدها سال در مرکز کابل و ماحول آن بشمول قسمت اعظم هندوستان شهنشاهی میکردند و کلمه کوچ نشینان به ایشان اطلاق نمیگردد.

برادران ایرانی ما با ما همدین، همزبان، همسایه و دارای فرهنگ مشترک می باشند علمای متأخر ایران به ایران خدمات زیاد نموده اند، اما آن دانشمندان معاصرگاهی از حد خود، قدم فراتر نهاده اند. و از واقعیت های تاریخی ما چشم پوشی میکنند.

بوقت حمله اسکندر نه ایرانی و نه افغانستان وجود داشت و حدود هم تعیین نشده بود، بعد از حمله اسکندر هم قسمت فعلیه ایران و افغانستان بزیر دست یونانیان بودند. بعد از آن کوشانیان مقتدر و یفتلیان حکومت های مستقل را بدست داشتند. بوقت حمله اعراب در سرزمین فعلیه افغانستان بین مردم افغانستان و اعراب جنگ های خونین بوقوع پیوست، بخوانید جنگنامه های نیزک ترخان بادغیسی، بیغو ها و کابل شاهان را، اما یزدگرد سوم شاه ایران بدون مقاومت در مقابل خالد ابن ولید به جانب مرو فرار و در آنجا توسط یک آسیابان بقتل رسید. بوقت غزنویان ایران بزیر دست محمود بزرگ یا سلطان شرق بود و غزنه را کسی خراسان نمیگفت البته شاید در تواریخ بمعنی خاور و شرق آورده باشند ولی غزنه از شمار خراسان بشمار نمیرفت و بنام ملک غزنه یا ملک محمود ویا عروس البلاد شرق خطاب میگردد.

از اینکه ابوالقاسم جیهانی، پنجشیر را جزء از ولایات خراسان گفته است، قابل تأمل میباشد، چونکه در هیچ یک از مآخذ حدود اربعه خراسان تذکر نیافته، مؤلف تقویم البلدان که پنجشیر را با غزنه، کابل و بامیان مربوط ملک زابلستان دانسته، محقق تر بنظر میخورد در آنزمان باآنکه پنجشیر نفوس کم داشته

ولی از نگاه سوقیات و موقعیت بگفته بیهقی، پنجشیر یکی از راه های میان غزنه و تورکستان بوده است حقیقت دارد، چونکه کوتل خاواک بطرف شمال و کوتل انجمن جانب شرق و راه های کوچک دیگری گواه خوبی در موقعیت پنجشیر شمرده می شوند.

عجب ملک نمایان است پنجشیر      مکان خوبرویان است پنجشیر  
 ز حد کوه لغمان است پنجشیر      ز کوهستان پروان است پنجشیر  
 ز پائین تخت پریان است پنجشیر

«قاسم»

اینکه پنجشیر را که اصلاً پنجهیر خوانده اند، بدون تردید توجیه وزین است و در بسیاری متون بدان شکل مشاهده شده در سانسکریت «هیر» بمعنی کوه یا دریا است سوال اینجا است که کدام پنج کوه؟ شاید هم تاریخ نویسان و یا تاریخ سازان عمداً کلمه «شیر» را به «کوه» مبدل کرده و مردم پنجشیر را از کلمه «اسد» بیرون و به اسم کوه نشینان نسبت داده باشند. البته کوه نشینی و کوهی بودن شاید مایه افتخار باشد، ولی اکثراً با کلمه «شیر» علاقمندی زیادتر احساس می شود.

اینکه وجه تسمیه پنجشیر را که سلطان کبیر افغانستان محمود غزنوی به نسبت پنج پهلوان رستم صفات پنجشیر، تغیر داده، افسانه بیش نیست. اما با اینکه این یک افسانه تلقی شده است بی هیچ هم نمیباشد میگویند سلطان غزنه محمود بزرگ برای اعمار بند سلطان در غزنی مردمان زیادیرا از هر نقاط امپراتوری



خویش گماشت اما ایشان نتوانستند آنرا به سر برسانند سر انجام پنج تن از پنجشیریان تهمتن آنرا اعمار کردند و به همین جهت به ایشان لقب پنجشیر را داد.

بگفته اکادمیسن دستگیر پنجشیری اگر این موضوع حقیقت میداشت شاید به صدها بار منشیان و اخبار نویسان و شعرای دربار، از آن یادآوری مینمودند که در هیچ مدرکی از آن مفهوم تا کنون موضوع فوق بدست نیامده است.

موضوع دیگری که بدریافت وجه تسمیه «پنجشیر» اندکی روشنی می اندازد اینست که حیوانات بنابر خصلت طبیعی که دارند در مواسم تغییر محل مینمایند، شاید در موسم تابستان و یا در بهاران خطه پنجشیر، مردم پنجشیر شیران غران را دیده و بعد از آن منطقه را به پنج شیر نسبت داده باشند و باید گفت که این نظر نزدیک ترین خواهد بود و شاید هم پنج شیر باشندگان پنجشیر باشند و حیوانات میتوانند در هر موسم حیات خویش را در محیط های مختلف به پیش ببرند، خصوصاً در آنزمان ها که حیوانات چون آهو، گوزن و دیگر زنده جان زیاد بودند و پنجشیر پر از حیوانات وحشی بوده که خوراک شیران از آنها بخوبی بدست می آمد.

مرحوم حاجی عبدالقدیر خان معلم مضمون عربی ما در صنف هفتم مکتب ابن سینا در جوانیش یک شیر هیت ناک وحشی را در قندوز دیده بود و آنرا بارها بما حکایه میکرد.

شار بمعنی پادشاه و سلطان میباشد، اکادمیسن دستگیر پنجشیری نظر دیگری به وجه تسمیه پنجشیر دارد و آن اینکه زمانیکه منطقه پنجشیر، مربوط به سلطه «شار» های بامیان بوده، غالباً در پنج ناحیه پنجشیر (از کوتل انجمن تا تنگی گلبهار و پنجشیر) نمایندگان شار بامیان به جهت حفظ سرحدات و حدود بامیان آمده باشند، چونکه از جوانب جنوب و شرق در تردد می بوده اند و مردم این پنج نماینده شار بامیان یا از نگاه تلفظ عامه و یا عمداً جهت ارج دادن به محافظان و نمایندگان شار بامیان را به عوض پنج شار، پنج شیر گفته باشند.

امکان آن نیز موجود است که بگوئیم شاید هزاره هائیکه از سالها به اینسو در پنجشیر حیات بسر برده و هزاره های امروزی پنجشیر را تشکیل داده اند و غالباً تاجیکانی که اکنون در بامیان بسر می برند، از همان دوره ها مانده باشند و تاجیکان بامیان پیروی مذهب حضرت امام جعفر صادق<sup>(رض)</sup> را ندارند و البته منجیح امام اهل تشیع و اولاده حضرت سیدالمرسلین احترام دارند و عموماً تاجیکان بامیان اهل سنت والجماعه و بمذهب حضرت امام ابوحنیفه معتقد هستند. شاید به مردم پنجشیر تقدیر به آن سبب به کلمه پنجشیر (ده نقطه یی) رفته باشد که عدد پنج، دارای شگون خوب و علاوتاً شیر که اورا شاه جنگل گویند به آن افزوده شده است.

پنج حواس، پنج وقت نماز، پنج گنج، پنج ارکان مسلمانی، پنجاب، پنجه کینت، پنج انگشت جمله کلماتیست دارای شگون خوب؛ همچنان پنجهزاری نوعی از منصب های اردویی است در غیاث اللغات آمده که «پنج نوبت» پنج

مرتبه بدرشاه زدن باشد. همچنان یک توجیه دیگر اینکه در پنجشیر گفته میشود که نام پنج پیر چون خواجه صفا، خواجه کول ولی، خواجه ابراهیم، خواجه احمد بشار و خواجه عارف بر وجه تسمیه آن اثر انداخته باشد و عقیده بعضی ها آنست که شاید پنجشیر بنام آن پنج پیر گذاشته شده باشد.

کلمه پنجشیر در کتب و متون قدیمی به اشکال پنجشیر، بنجهار، پنجهیر و بنجهیر هم آمده شاید آنهائیکه به «ب» آغاز میشود، مؤرخین عربی نوشته باشد، چونکه اعراب حرف «پ» را ندارند. مشکل بزرگی که مؤرخان ما دارند یکی از دیگری نقل مینمایند، از آن رو اگر کسی در آغاز به کتاب خود سهوی کرده باشد به نسبت قدامت، دیگران از وی تقلید مینمایند.

گاهی پنجشیر را با اسم قدیم آن کیچکینه می آورند، دانسته نمی شود که این کلمه تورکی چطور در پنجشیر مروج گردیده است. کلمات کیچیک و کینه، اول الذکر بمعنی کوچک و دومی تصغیر و به شکل پسوند بر آن افزوده شده است، گویا بمعنی «خوردترک» بلکه ما در میان زیارت های کابل زیارتی را داریم بنام «خواجه خوردک» که معلومات اندکی در آن باره شادروان استاد محمد ابراهیم خلیل در کتاب «مزارات کابل» آورده است و همان کوچه خواجه خوردک بعد ها بنام «کوچه خرابات» معمول گردید.

اما از کلمه کیچکینه میتوان چنین استنباط کرد که چون در زمان های قدیم قاطبه تورکان هزاره بزبان تورکی سخن میگفتند، شاید فرزند کوچک شارها ویا شهزاده های خانواده که خوردترین بوده جهت خانی ویا رهبری به نمایندگی از

مرکز بامیان در خاک پنجشیر بکار گماشته شده باشد و سپس آن کلمه کیچکینه، یعنی منطقه کیچکینه معمول شده باشد.

به تقویه و تائید گفته بالا میگوئیم، زمانیکه چغتای فرزند دوم چنگیز خان مغول، حاکم تورکستان مقرر گردید، مطابق سنت و رسم بدوی و قبیلوی مغول همه مردم آنجا را اولوس چغتای میگفتند، حتی از زبان تورکی معمول مردمان ما اروپائیان بویژه مستشرقان آنان در سده های بعدی بگونه نادرست بنام تورکی چغتایی یاد میکنند درحالیکه ما در تاریخ چیزی بنام تورکی چغتایی نداریم و پسانها روسها هم همین اشتباه را بگونه عمدی و قصدی تکرار مینمایند از همین زبان ترکی بگونه نادرست تر بنام زبان اوزبیکی میسازند و بالای آن میگذارند البته این همه تلاش ها برای هویت زدایی مردمان تورکستان کبیر است که از جانب استعمار روس و فرنگ صورت میگیرد.

کلمه کیچکینه میرساند که ارتباط تورک و تاجیک از قدیم الزمان تنگاتنگ بوده و مکرر اینکه هردو یک روح و دو جسم می باشند.

و اما درباره پنجشیریان لازم بگفتن است، که چون از شیر و پنجشیر سخن در میان آمد، بگوئیم مردمان آزاده پنجشیر، صفات شیر دارند، همین مرد آهنین که این سخنان را درباره کتابش می نویسیم، مبارزاتی را که در پیاده ساختن سوسیالیزم نموده، شیرانه فعالیت کرده و شیرانه در قفس آهنین حبس قرار گرفته و شیرانه خود را نجات داده و شیرانه کتاب نوشته و شیرانه اعترافات کرده است.

مردم پنجشیر سخت با غرور اند و خویشان را در همه حال سربلند احساس می نمایند، نگارنده این سطور وقتیکه در سن خورد سالی بمکتب ابتدائیه درس میخواندم، معلمی داشتیم بنام محمد حیات خان و او را «ماد حیات خان» میگفتند، وی بنام پنجشیر افتخارات و مباحث داشت، با پدر مغفورم آشنایی و دوستی داشت، او از کلمه فارسی «پنجشیری» بالاتر خیز میزد و میگفت او را «ماد حیات خمس الاسدی» خطاب کنند چونکه شنیده بود فاتح خیر حضرت علی کرم الله وجهه را «اسدالله» و اسدالله غالب میگفتند، همچنانکه گاهگاهی خالد ابن ولید را بنابر موفقیت های بزرگی که در جنگ ها بدست آورده «اسد» خداوند لقب داده بودند و او فاتح ایران هم بود.

همینکه شاعر زیبا کلام پنجشیری قاسم میگوید «عجب ملک نمایان است پنجشیر» جوانان پنجشیری مالا مال از مردانگی و وفا شعاری می باشند و همین اکادمیسن دستگیر پنجشیری در رأس آنان قرار دارد و جوانان خوبی را بوقت خلق و پرچم زیر تربیه قرار داده و با فرهنگ و هوشیار به جامعه تقدیم کرده است.

### یادی از چند پنجشیری:

در ایام ورود کمونیستان در افغانستان، خانواده های مذهبی و تربیه یافتگان به اصطلاح چیگراهان امپریالیزم آمریکا که یکی از آنان راقم این سطور در هردو شامل بودم، روزهای بدی را سپری میکردم، در هر موسسه و سازمان جوانان خلق و پرچم در باره اعضای مؤسسات مذکور ارزیابی ها و نظریات میدادند و

نظر آنان در دستگاه جهنمی استخبارات اهمیت بسزا داشت، دلبرشاه سرچشمه یکی از جوانان شغنان بدخشان، همواره در مجالس سازمان پوهنتون کابل میگفت که او عنایت الله شهرانی را می شناسد و خانواده اش را بخوبی میداند که خلاف چپی ها و یا کمونستان وطنی است و منظمأ به اعضا فشار می آورد که باید شهرانی کشته شود. یک بار جوانان کشتن مرا بوقت دیگر محول کردند، اما او باید شهرانی را میکشت، بار دوم به اثر فشار او و یکتعداد همراهانش امر قتل مرا صادر کردند و امضای دو عزیز و ارجمند عبدالمالک و عبدالعظیم که شاگردان من بودند را گرفتند، آن هردو بمجرد ختم مجلس اعدام من نگارنده به دقایق بعد مرا از موضوع مطلع ساختند، چونکه هردو خلقی نبودند و از کشتن مردم مخصوصاً تعلیم یافتگان نفرت داشتند. و بعد از خداوند آن هردو جوان مرا از مرگ حتمی نجات دادند و هردو از پنجشیر بودند و تحت حمایت دستگیر پنجشیری قرار داشتند و دستگیر پنجشیری بخاطر اینکه عبدالعظیم که در باطن خلقی نبود کشته نشود او را من حیث گارد با خود نگهداشت و متوجه عبدالمالک نیز بود، برادر عظیم جان، کبیر جان با نگارنده در مکتب ابن سینا همصنفی بود.

چون نام از عبدالمالک آمد وی یک روز به دفترم تشریف آورده و فرمود که میخواهد با من خدا حافظی نموده و دعایم را بگیرد، گفتم خیریت است گفت ما را به جنگ در پنجشیر میبرند، بعد از این خدا حافظی هنوز سه روز سپری نشده بود که مالک جان بدفترم آمد گفتم که فاتح شدی و یا گریختی،

گفت که روسها از جبهه پنجشیر بسیار ترسیدند به مجردیکه یک روز را در آن جبهه تیر کردند فرار را بر قرار ترجیح دادند و اینک ما دوباره بکابل آمدیم.

احمد خان پنجشیری برادر ملک خرم بازارکی، از دوستانی بود که بخاطر مرگ او در لندن اشک از چشمانم سرازیر شد، عبدالخالق بقایی پامیرزاد از برجسته ترین شخصیت های افغانستان است و با تعصب دشمنی دارد، عبدالودود ظفیری از نویسندگان نخبه افغانستان و در قطار علمای وطن قرار دارد و از مترجمان شهیر است. پروفیسور استاد صفدر پنجشیری، حقیقتاً شیر پنجشیر است، همانطوریکه ناصر خسرو مستقل ترین مفکر تاجیکان است، صفدر پنجشیری کم از او نیست، او را بوقت جوش و عروج مجاهدان در مکه زیارت کردم، او همان صفدر پنجشیری بود که هر یک از رهبران ضعیف النفس جهادی را به باد تمسخر قرار میداد و آزادانه می اندیشید و آزادانه انتقاد می فرمود.

پروفیسور عزیز احمد پنجشیری، استاد دانشگاه کابل، فعلاً از دانشمندان یکه تاز، شهیر و بلند پایه پوهنتون کابل می باشد. و قراریکه اطلاع یافتیم در همین روزهای اخیر در ماه عقرب امسال (۱۳۹۸ هـ ش) در ولایت بغلان از جانب دشمنان وطن و مردم کشور ناجوانمردانه بشهادت رسید، خداوند(ج) جایش را فردوس برین قرار بدهد.

حیدری و جودی، فعلاً مقام امامت عرفاء و صوفیان و متقیان را بدست دارد.

چونکه گفته اند: « دیرستان عرفان است پنجشیر »

وکیل ولی محمد خان پنجشیری که در جمله مبارزان پنجشیر است، اصلاً مولانا است و من نگارنده بحضور آن عالی جناب که استاد برادرم بود، رسیده و زیارتش نموده ام، او تکیه کلامی شیرینی داشت به شکل «بلی».

مزمّل نالان مدیر سابقه مکتب صنایع کابل که آن مکتب را شادروان پروفیسور غلام محمد میمنگی بنام «مکتب صنایع نفیسه کابل» بوقت شاه امان الله تأسیس کرده بود، از شخصیت های عمده معارف بشمار می آید و نگارنده این سطور در کتاب «صورتگران معاصر افغانستان» او را معرفی کرده ام، فرزند استاد نالان خالد جان نالان هنرمند و استاد سابقه فاکولته هنرهای زیبا بود، همچنانکه عبدالملک دوست زاده و عبدالعظیم نوری با او در فاکولته مذکور مدرسی مینمودند.

مزمّل نالان برادرزاده دلاور خان مشهور است که وی ناظر و مصاحب محمد اختر خان شهید فرزند ارشد ناظر صفر خان مشهور می باشد، دلاور خان با محمد اختر، هر دو به امر شاه امان الله خان به توپ پر رانده و شهید شدند، درباره دلاوری و غیرتمندی دلاور خان، دختران پنجشیر اینطور اشعار را زمزمه میکردند:

صدف دندان مرواری ره قربان

دلاور خان پنجشیری ره قربان

دلاور خان پنجشیری ناظر خاص محمد اختر خان بود، محمد اختر خان میخواست که امان الله خان را بکشد و بجایش سردار نصرالله خان را در تخت



کابل بنشانند. وقتیکه موضوع فاش شد و اعضاء گرفتار شدند شاه به محمد اختر خان گفت درباره رفقای خود چه میگوئید، چون چشم محمد اختر خان بسته بود، نمیدانست که کدام ها گرفتار و حاضر شده اند، پس پرسید، مقصد اعلیحضرت از کدام رفیق منست، شاه گفت مثلاً دلاور خان پنجشیری، محمد اختر خان گفت وقتیکه او را دعوت کردم رد کرد و مرا هم منع کرد و با نظر من موافق نشد. (ص ۷۴۹، افغانستان در مسیر تاریخ).

در وقتیکه دلاور خان و محمد اختر خان را به توپ می پراندند «محمد اختر خان چشم بسته صدا کرد، دلاور خان کجاستی آن مرد جواب داد پهلویت هستم مثلیکه در زنده گی پهلویت بودم؛ محمد اختر خان گفت باید چنین میبود». (ص ۷۴۹ همان کتاب)

اکادمیسن دستگیر پنجشیری یک شخصیت برازنده و مهم پنجشیری را در کتاب آئینه پنجشیر و یا پنجشیر نامه اش از قلم مانده است و او دانشمند شخصیت علمی و هنری پنجشیر است نامش کریم نواب و خطاط و از ناقدان عمده موسیقی کلاسیک، بیدل شناس و شعر دان می باشد. اکنون در مملکت جرمنی حیات بسر می برد. نیلاب رحیمی از محققان عالی مرتبت پنجشیر است که وی با قهار عاصی هردو پیش از وقت دار فانی را وداع گفتند.

اکادمیسن دستگیر پنجشیری در کتاب آئینه پنجشیرش که آنرا راهنمای پنجشیر خوانده ایم از شخصی بنام حسین علی خان یاد میکند و میگوید که او اولین وزیر دفاع افغانستان در زمان امیر شیرعلی خان مییاشد و برادر او صفدر

علی خان، بوقت آباد کردن شیرپور، ناظر عمومی آنجا بوده است. قوام الدین پنجشیری سمرقندی، شخصی است که حضرت لسان الغیب حافظ شیرازی را تدریس و درس داده است، چون حضرت حافظ دوبار با امیر تیمور صاحبقران در شیراز صحبت کرده است و حافظ در آن وقت مرد معمر بوده، از آن سبب قوام الدین پنجشیری سمرقندی، باید بمراتب پیش از رفتن امیر تیمور به شیراز وفات کرده باشد. پس معلوم می‌گردد که دهبیدی های سمرقندی بسیار پیش از دوره امیر تیمور به پنجشیر رفته اند.

درینجا یک موضوع را باید ذکر کرد که ارتباط تورکستانیان و یا تورانیان با پنجشیر پیش از دوران امیر تیمور خواهد بود، چونکه قوام الدین پنجشیری سمرقندی، بنام پنجشیری سمرقندی در پنجشیر بوده و با علم و دانش و تبحری که داشته به شیراز رفته و در آن دارالعلم به تدریس پرداخته است که ارتباط مردم پنجشیر را با مردم تورکستان قدیم نشان میدهد. در نجراب اکنون قریه یی بنام قریه بدخشی معروف می باشد، گلبهار «گل آغه»، جمال آغه و محمد آغه، این سه نام با ترکیب کلمه تورکی در سرزمین کابلستان و شمال کابل شهرت بسزا دارند و اصل شان از درواز بدخشان و مربوط شاهان قرغز هستند، از آن سبب است که سید قاسم قاسم میفرماید:

«تو گویی ملک توران است پنجشیر»

## مولوی عبدالحی پنجشیری:

اگر هر چند وصف شخصیت های پنجشیر را بیان بداریم «بیابانیست که پایانش نیست پیدا» زیرا پنجشیر با آنکه زمین و ساحه کم دارد، مگر مقام مردمش بلند و شخصیت های باشندگان و مربوطان آن ورد زبان ها می باشد. بطور مثال فقط یکی از آن شخصیت های نامدار پنجشیر را که تقریباً مقام نبوغیت دارد، بصورت نهایت مختصر از زبان استاد خلیلی معرفی میداریم، چونکه اکادمیسن پنجشیری راجع به وی بیش از چند سطر ننوشته است.

این شخص نامور و نامی وطن که از پرمغزترین شخصیت هاست عبارت از مولوی عبدالحی پنجشیری میباشد.

استاد خلیل الله خلیلی، درباره وی در یادداشت های خود می آورد، البته نوشته وی بقلم خودش نیست و از گفتار شفاهی وی استخراج گردیده:

«مولوی عبدالحی پنجشیری یکی از علمای عصر خود بود، در دیوبند درس خوانده بود و نام اصلیش مولوی پاینده محمد بود. اما علمای هندوستان وقتیکه وی را شهادتنامه میدادند، او را به عبدالحی ملقب کردند. عبدالحی ثانی، یعنی بعد از مولانا عبدالحی لکنهوی گویا عالم بزرگی که از دیوبند برآمده است این مولوی عبدالحی پنجشیری ما بود، او قیامت بود، حافظه غریب داشت به علوم و فرهنگ اسلامی مسلط بود، به اصطلاح عالم علوم معقول و منقول بود، قرآنکریم را در سی روز حفظ کرده بود و این داستان قابل گفتن است:

مولوی عبدالحی وقتیکه انور پاشا آمد و اعلان جهاد کرد، برخلاف روسها در بخارا، از کابل برخلاف نظر امان الله خان، با پدرش و چند پنجشیری دیگر همراه با امیر حبیب الله کلکانی رفتند به ماوراءالنهر و در رکاب انور بیگ به جهاد مشغول شدند و من خودم این نامه را به نزد مولوی عبدالحی دیده ام که انور بیگ شیخ الاسلامی به وی داده است. در تمام جنگ ها با انور بیگ حاضر بوده است و پدرش هم در آن جنگ ها به شهادت رسیده است. و وقتیکه انور بیگ شهید شد و ایشان واپس به افغانستان آمدند، مولانا عبدالحی را به حکم امان الله خان در خان آباد محبوس کردند، و حتی والی خان آباد برای خوش ساختن روسها چند شلاقی هم مولوی صاحب را در ملاء عام زد، ولی مردم مانع آمدند و مولوی صاحب در زندان محبوس شد.

مولوی ده پاره از قرآنکریم را یاد داشت، گفت وقتیکه من به زندان محبوس شدم، ماه رمضان آمد و زندانیان میخواستند که ختم قرآن کنند، من هر روز جزئی از قرآنکریم را یاد میکردم و شب امامت میکردم و تا شب عید هر شب یکپاره از قرآنکریم، در ختم تراویح خوانده است. و مولوی حافظ قرآن شده و درین باب هم خود مولانا می فرمودند و هم از آن زندانیان چند نفر شهادت دادند. و مولانا با تعجب شهنامه فردوسی و سکندرنامه نظامی را یاد داشت و چنان با لهجه سوزناک میخواند که انسان تعجب میکرد، اما این کتاب ها را در خلوت و پنهان میخواند (...).

خودش هم شعر میگفت و پروانه تخلص میکرد، بدبختانه وقت آخر اشعار خود را به آب شست. زبانش فصیح بود، به فصاحت صحبت میکرد، زبانهای اردو، عربی، زبان فارسی و پشتو را بخوبی میدانست، اندک اندک زبان ترکی را هم یاد داشت و در بخارا آموخته بود، مرد نهایت شکیل و نورانی و زیبا بود و دختران هم به حضرت مولانا علاقمند بودند، دو دختر جوان از پنجشیر به نکاح حضرت مولانا درآمدند، شیرین زبان بود... (نقل از گفته های استاد خلیلی کتاب یاد داشت های خلیلی).

### صافیان، کاکریان و فرملیان:

سخن های علامه خلیلی را درباره یک پنجشیری با نبوغ حضرت مولوی عبدالحی پنجشیری خواندیم، روزی یکی از دوستان در خصوص شخص علامه خلیلی پرسید، که گویا من نگارنده که علاقمند نوشتن انساب می باشم، آیا میتوانم بگویم که استاد خلیلی در نسب به کدام قوم تعلق دارد. گفتم که استاد خلیلی که در نثر و نظم بی نظیر عصر ماست، هرگز او را ندیده ام و او هم خود را از قوم صافی میداند، ولی او از اطراف کوه صاف است و نه با صافی که اکنون قومی در میان برادران پشتون که به پشتو سخن میگویند، تعلق دارد، در میان قبایل پشتون، صافی، کاکر و فورمولی شامل نمی باشند و شما جهت معلومات بیشتر به کتاب های انساب پشتون و به تواریخ خورشید جهان نوشته ابراهیم زایی مراجعه فرمائید.

فورمولیان اصلاً از تورکان تبت اند و بزرگان آنان مرید شیخ روحانی<sup>(رح)</sup> در جنوب شدند و شیخ مبارک پشتون بود، لذا به اثر گذشت زمان، تحت تأثیر پشتونها آمدند و یکتعداد از آنان اکنون خود ها را به پشتون نسبت میدهد، صافیان به هر قومی که ارتباط دارند، اما اصلاً پشتون نیستند، در شمالی اطرافیان کوه صافی را، بدون دلیل صافی نمی گویند و ایشان اصلاً تاجیک الاصل می باشند و استاد خلیلی یک تاجیک اصیل است. پیش از اینکه شادروان جنت مکان نجات الله خلیلی وفات یابد، با نگارنده، در یکی از صحبت های خویش، پشتون نبودن فامیل خود را اعتراف کرده بود و چه بهتر که از روی «D.N.A» میتوان موضوع را حل کرد. و اما در میان پشتونها کاکریان از شمار مردمان دانشی اند بیشترین نویسنده گان و شاعران و دانشمندان پشتونها از میان ایشان برخاسته است.

پنجشیر هزارن تعلیم یافته دارد، پنجشیریان در بدخشان، در قطغن، در ترکستان افغانستان، در هزاره جات، در کابل و دیگر ولایات زیاد اند و اگر درباره آنان کسی تحقیق نماید، کار مناسبی خواهد بود و این عمل نه بمعنی قوم پرستی است، بلکه فقط مطابق به آیات الهی بخاطر شناسایی بیشتر می باشد.

چو شیراز و صفاهان است پنجشیر

«قاسم»

شیراز را بنام دارالعلم لقب داده اند، سعدی و حافظ سخنوران زمانه ها می باشند و طوریکه گفته آمد استاد حضرت حافظ یک پنجشیری سمرقندی بود.

اکادمیسن دستگیر پنجشیری اصفهان را «صفاهان» گفته و اصفهان را گفته اند «اصفهان نصف جهان» و اینک قاسم پنجشیری، پنجشیر را گاهی توران، گاهی هم کشمیر و بدخشان و بالاخره به شیراز و اصفهان تشبیه کرده است که میسزد.

تمام مردمش ملا و خوشخوان

سرای علم و عرفان است پنجشیر

### فارسی تاجیکی، ادبی و عامیانه در پنجشیر:

از سوانح و سرگذشت اکادمیسن استاد دستگیر پنجشیری، معلوم میگردد که وی عمری را در مطبوعات و معارف سپری کرده نوشته ها، تحقیقات، بیانیه ها، کارهای اداری و غیره را انجام داده و تجارب اندوخته، فارسی خاص را بقلم می آورد، نوشته هایش سلیس و پر معنی است، او به پنجشیر و پنجشیریان علاقه زیاد دارد، دلیل آن یکی تخلص و دیگر تألیفات اوست.

جناب پنجشیری شاعر است و بگفته خودش شاعر کوهپایه هاست، شعر را نغز و دلکش می سراید و نام بخصوص دارد «فروغ هستی» رباعیات دارد، قصاید دارد، از خوانش یکی دو غزل او پیدا است که در ادبیات و شعر و شاعری دست توانا و قلم پر کیف دارد.

گرچه کسی با پنجشیری سخن بگوید او را صریح اللهجه، آزاد اندیش، قاطع و مصمم می یابد، یگان رباعیات او که بیانگر مبارزات اند در کلمات نرمش بمشاهده میرسد.

پنجشیر من ای دره جانانه من ای لانه مردمان مردانه من  
همچو دل دریای کف آلوده تو فریاد کشد این دل دیوانه من

دستگیر پنجشیری یک پنجشیری تاجیک الاصل است، طوری که گفته شد فارسی را به روش خود می نویسد چونکه در جهان ادب فارسی می تواند بخوبی حکم براند، پنجشیری «کوه» نمی نویسد آنرا «که» و کوهسار را «کهسار» می آورد، او پدر کلان نمیگوید نمیدانم چرا خوشش نمی آید، پدر کلانش را حتی پدر بزرگ نمیگوید، پدر پدرم میگوید، کلمات تاجیکی پنجشیر را گاهگاهی درین کتابش که من آنرا پنجشیر نامه گفته ام استعمال میکند.

خوراکی را که از زردآلوی خشک می سازند میگوید «اشق پیاوه» باورم نمی آید که «اشق» کلمه تاجیکی باشد، در تاجیکی بدخشان این اشق پیاوه پنجشیریان را «آسوده» میگویند.

تاجیکان پنجشیر سخت دلداده و عاشق زبان خود اند، از جمله شاعر شیرین زبان و مرد ملک صفت پنجشیر عبدالخالق بقایی پامیرزاد را بنگرید که چه میگوید:

پارسی دری زبان من است جوشش عشق آشیان من است  
این نه تنها زبان من باشد عقل من، شعر من، روان من باشد

این اعراب در سرزمین های ما تغییرات عجیبی را وارد کرده اند بگفته بقایی اصلاً کلمه «پارسی» است و کلمه فارسی را بعداً اعراب مروج به حرف «ف»



آوردند، پته کیسر نام قدیم را به «ترمذ»، اصول چاچی نویسنده مقتدر دینی تاشکند را «اصول الشائی» سمنگان را که اصل آن سمچگان یا سمگان است «سمنجان» کردند، سگستان را سجستان، گوزگانان را جوزجان و قس علی هذا. ما در تاریخ دو پارسی داریم، پارسی و پارسی تاجیکی کلمه دری درین جمله نیست و این از زمان ابن ندیم رایج شد و آن به مفهوم «زبان درباری» و هرگونه نظر دیگر درین قسمت نادرست است و در مقاله دری یا زبان درباریان مفصلاً درین باره دقت و تحقیق گردیده است.

درین اواخر دو پیشتاز زبان فارسی از پنجشیر سر برآوردند؛ قهارعاصی و حیدری وجودی افسوس که قهار عاصی در اوج جوانی وفات کرد. دوبیتی ها را که در بدخشان و تخار، فلک میگویند، پنجشیری آنرا «سنگردی» آورده است از اینکه مبارزین و سیاسیون آن را «سنگری» گفته اند و یا میگویند، قابل تأمل است، زیرا این زبان، زبان دختران و پسران جوانیست که در دامان کوهپایه های پنجشیر، بالای سنگ های که از میلیون ها سال باینطرف در گرد و نواحی آنان قرار دارند، سروده شده اند و نه بخاطر جنگ و ستیز. سنگردی از عاشقان و معشوقان حکایتها دارد و باز پنجشیر سرزمین سنگ است و زیاد ترین چیز در آن جای سنگ است و گردش ها، راه ها همه بر سنگ است و نه بر جنگ (سنگر) بخوانید این سنگردی پنجشیریان را که از آن بوی عشق می آید و یا بوی باروت؟

یاری میگیریم بلند و باریک باشه    دالان بلند و خانه تاریک باشه  
 دالان بلند، لنگرهای شیرازی    خودرا میکشم برای عاشق بازی

این دوبیتی های سنگردی، سروده های عوام می باشد، دخترکان نو روئیده  
 پسرکان نوجوان و شاید بزرگسالان عاشق پیشه پنجشیر، الفاظ و کلمات موزون  
 را بر سرکوه ها و سنگ ها که روی آنها گردش میکنند و بز و بزغاله و بره و  
 گوسفند و گاومی چرانند و ضمناً دلهایشان به جانب جنس مقابل نیز مایل است،  
 پس وادار میشوند که چیزهای را بیان دارند و آنرا بنام «سنگردی» ختم مینمایند.

بیا بریم به سنگران جمله خوبان هموجه ست

همگی میر و ملک، یار قدردان هموجه ست

این بیت و مانند آنرا عشقباز، عشق دان و عشق پسند پنجشیر بنام قرصک به  
 خوانش میگیرند؛ واه که چقدر زیبا میخوانند، آن مردم کوهی و کوهپایه یی،  
 چون از نگاه روانی به این خواندن ها علاقه مند اند، طفل و جوان و پیر با گوش  
 دادن به این زیبا خوانی بجوش و خروش آمده و به چه زیبایی و نزاکت، رقص  
 کنان اوقات خوشی را سپری مینمایند. این سبک خواندن و این نوع فرهنگ و  
 اسلوب هنری مختص به پنجشیریان است آنان را میگوئیم که صاحب سبک  
 هنری خاص خود اند.

سنت شنگری را در منطقه پنجشیر، خیلی گرم و جوشان می یابیم، بگفته  
 اکادمیسن پنجشیری شاید از ترکیب شوخ و شنگ از اصطلاحات مولانا

جلال الدین بلخی گرفته شده باشد، همچنان جناب پنجشیری میفرماید که در اصطلاح مردم پنجشیر که بکسر «شین» تلفظ می‌گردد، بمفهوم عشقبازی می‌آید. در زبان تاجیکی و تورکی بدخشان «شنگ» بکسر «شین» گوشه و کنج را گویند و امکان آنرا دارد که درین کلمه ارتباطی داشته باشد، زیرا توافق و دیدار دختر و بچه در کنج ها و گوشه ها که از نظر دیگران دور باشد صورت می‌گیرد، کلمه شنگ در کابل به این شکل است: «شینگته معلوم کو». ولی تاجائیکه تصور میشود کلمه «شوخ و شنگ» بخاطر اینکه آزادی دارد، مستی و عشق دارد به این کلمه «شنگری» نزدیک تر است، معمولاً در گفتار عامیانه تاجیکی، کسره، نظر به فتحه مورد استعمال بیشتر را دارد.

شاید این نگارنده زیادتین کتاب ها و مقالات را در ادب فلکلوری افغانستان نوشته و بطبع رسانیده باشم و البته آن را یک افتخار مشروع معنوی میدانم، ولی گاه در گاه باید افکار مردم غیر بدخشی و پنجشیری را هم بیاد فراموشی نسپاریم و شوخی های شان را احترام داشته باشیم.

مردم کابل به بدخشی ها می‌گفتند «ای اکه موتروان یک خدم و یک خرم و یک خرجینم و یک تیاقم است مره تا بدخشان چند می بری!» (یک خودم و یک خرم و یک خورجینم و یک تیاقم است، مرا تا بدخشان چند می بری!) بدخشی ها به شکل عامیانه «خود» نمی‌گویند بلکه «خد» می‌گویند و این حرف «خ» نه زبر دارد و نه ضمه بلکه بگونه «کسره» است و از آن سبب شاید شنگری را تاجیکان پنجشیری به کسره بیاورند، چون این نگارنده به زیبایی شناسی و هنر

عشق دارم، از آن رو چند حرفی را دربارهٔ عشق ورزی و عشقبازی پنجشیریان از چند مصرع از حیات الله حیاتی نمونوی تقدیم میدارم.

سوختم از عشق رخت، وعده دیدار کن

بیا بیا سوی من خسته دل و ناتوان

دسته گل ارغوان

همه خواهند دانست که عشق منشاء اعمال انسانیت، عشق سرچشمه جوش و خروش و جنبش و جوشش در کارهاست، عشق در سلوک قدرت می بخشد، ما در خصوص عشق پنجشیریان در آغاز و در میان مقاله، گفته های آوردیم، ولی عشق مختص به مردم فرهنگی پنجشیر ارتباط ندارد، بلکه دامنگیر کل بشر است. حیات الله حیاتی شاعر مردمی و ضمناً مبارز به نفع آزادی زن است و قاطعانه می فهماند که سنت شنگری، حق زن را در انتخاب شوهر ادا مینماید و زیبایی های کلام او در ادب عامیانه پنجشیری بخوبی هویداست:

«به شوی خود تن نه بده

خود ره بکن پاگریز»

«یک گپ خوبی نه بزن

به غیر جنگ و ستیز»

در تاجیکی بدخشان «به شوی خد تن نه تی، خده بکن پاگریز» می آورند، که تفاوت های زبان معمولی مردم تاجیک را نشان میدهد.

جناب اکادمیسن دستگیر پنجشیری، بعضی کلمات دیگر را می آورد که نشان دهنده همزیستی تاجیکان و تورکان است، طوریکه گفته آمد کلمه کیچکینه، که غالباً نام قدیم پنجشیر باید باشد، در زبان تورکی بمعنی «خوردک»، «خوردترک» آمده است، همچنان کلمه «آستانه» را در بین تورکان بمعنی زیارتگاه میآورند و آستانه را در ترکی بمعنی عرفه هم استعمال میکنند مثلاً میگویند (نوروز بیرامی عرفه سیده) یعنی در آستانه جشن نوروز. بگفته استاد پنجشیری، آستانه اکنون پایتخت جمهوری قزاقستان می باشد.

سید قاسم قاسم میگوید «یکی قریه است نامش آستانه» نام دیگر را می یابیم که «وکیل قچقار» و قوچقار نام جایی است در منتهای غربی ایسی کول تورکستان شرقی و قچقار خان نام محلی است در تالقان و کلمه تاقی (عرق چین) و ده ها کلمات دیگر در انشاء عالی دستگیر پنجشیری دیده میشود.

### خیل و قوم در پنجشیر:

خیل و قوم را معمولاً در میان اقوام تورک و پشتون میخواندیم، ولی این موضوع در میان برادران پشتون بصورت جدی تر بمشاهده میرسد.

تا جائیکه کتاب جناب اکادمیسن دستگیر پنجشیری را میخوانیم، نامهای عبدالله خیل، دوستم خیل، درخیل و ده های دیگر با کلمه «خیل» آورده شده است. و از آن بر می آید که خیل و تبار هنوز در میان مردم شریف پنجشیر مروج میباشد. جناب اکادمیسن دستگیر پنجشیری درباره هزاره گان پنجشیر که

از شمار اقوام عمده دره های شاداب آن می باشند و اصلیت تاجیکی ندارند  
چنین میفرماید:

«قوم هزاره مانند دیگر دره های این علاقه داری، در شرایط قبیله یی که در  
چنگال اربابان و متنفذین محلی و پایگاه های لرزان محلی دولت مرکزی ظلم  
میدیدند. (ص ۱۱۹). مناسبات طایفه یی و قبیله یی بگونه مثال جنگهای غیر  
عادلانه و غارتگری، خونریزی، عصبیت خیل و طائفه در حیات اجتماعی مردم  
تسلط داشته (ص ۱۶۵)، جناب پنجشیری نویسنده کتاب «تاریخ، فرهنگ و  
مبارزات» مردم پنجشیر در صفحات (۱۱۸ و بعد از آن) اقوام هزاره و نورستانی  
را زیر مطالعه و تحقیق قرار میدهد و یکتعداد بزرگان هزاره را بمعرفی میگیرد.  
در آن مقطع جناب پنجشیری از اینکه (۱-چ-دلیو-دلیو) که هزاره های  
پنجشیر را از بقایای چنگیز آورده تأمل نشان داده است، قابل تأیید است و این  
مطلب آزاد اندیشی و آگاهی جناب پنجشیری را هویدا می سازد، من بارها  
گفته ام و بار دیگر میگویم که یکتعداد محققان خارجی چون زبان را نمیدانند،  
بعضی معلومات شان را مترجمان از زبان مردم ناآگاه برایشان میرسانند و آنان نیز  
بر آن اتکاء مینمایند.

به هیچصورت و به هیچ دلیل هزاره ها، از بقایای چنگیز نمی باشند، درین  
باره رجوع شود به کتاب «تاریخچه اقوام در افغانستان» تألیفی این نگارنده و  
رجوع گردد به کتاب پژوهشی نویسنده توانا حاج کاظم یزدانی و دیگر منابع.

شاید در حملات چنگیزیان مغولی و قتل عام های آنان در مناطق بامیان و دیگر نقاط کشور هزاره های باشنده آن مناطق جهت پناه به پنجشیر که جای امنی است تشریف آورده باشند و شاید بگفته اکادمیسین پنجشیری، پیش از چنگیزیان منحیث حکام شارها در پنجشیر آمده و تزئید نسل کرده باشند. پیش از آمدن چنگیز هم در این مناطق اقوام و قبایل متعدد تورک بگونه بومی میزیستند و تعداد آنان را محققان به شانزده- هجده طایقه و اویماق می‌رسانند.

از جانب دیگر درست است که امیر تیمور طبق خواست زمان و جهانکشاییهایش اول بدخشان و بعداً بر مناطق قطغن و تورکستان به ویژه بلخ مسلط شده و از این راه به فتح غور و بادغیس و هرات و مناطق مرکزی کشور ما و همینسان قندهار، فراه و سیستان و نیمروز و سرانجام به دهلی شتافته باشد و در جمع لشکر او اگر از هزاره های بومی افغانستان که از جمله بقایای هون های سفید و تورکان توکیو که صدها سال در کابل و اطراف آن حکم رانده اند و بنام های کوشانی، یفتلی، شارها، کابل شاهان و تگین شاهان حکمروایی کرده اند، علاوه شده باشد این درست است و شاید بوقت پایتخت بودن بگرام گروهی در دره جنت نشان هزاره پنجشیر آمده و جای تابستانی ساخته باشند و شاید شهزاده به لقب کیچکینه، آن دره را شکارگاه ساخته، سپس اطرافیان او در آنجا مقام یافته باشند.

امیر تیمور که از ساحه سمرقند تورکستان با قوه بزرگ خود به افغانستان آمد، در هیچ جای نوشته نشده است که در جمع لشکر او تورکان هزاره بودند،

زیرا در تاریخ در دو منطقه افغانستان و پاکستان اقوام شریف تورکان هزاره از قدیم الایام و از زمان های قبل المیلاد تشریف داشتند. در پاکستان کنونی جمعیت هزاره های پاکستان یک قوه بز رگ و با نفوذ می باشند و هنوز بنام هزاره و نکدری یاد میشوند، حتی یکتعداد آنان خود را بنام بسیار قدیم دوران سیتی های تورکستان چین «درانی» میگویند. و بابر هم در بابورنامه خویش از این مردم بسیار یاد میکند و یکی از آنان را از اقوام ساکن کابل میداند، او میگوید: «... در کوههای غربی آن (کابل) قوم هزاره و نکدری زنده گی میکند در بین هزاره و نکدری بعضیها به زبان مغولی صحبت می نمایند». (ص ص ۳۷۵ و ۳۷۶ جلد اول بابرنامه)

### هزاره های پنجشیر:

در پاکستان به قونسلگری قبرس که در نزدیکی دفترم قرار داشت، بدعوت شخصی رفتم، کسی بود که به تورکی اویغوری سلیس با من صحبت کرد و تخلص خویش را «درانی» گذاشته بود، برایش گفتم که ما در افغانستان پادشاهی داشتیم که اصلش ملتانی ولی در افغانستان او را «احمد خان درانی» میگویند، او خندید و گفت ما این نام را دست کم از هزار سال باینطرف داریم، کدام قومی در میان پشتون ها به اسم درانی نیست و آنان شاید سدوزائی ویا چیز دیگری باشند و این کلمه را بنام لغت خوش آهنگ برایش لقب داده باشند. این شخص از دانشمندان لایق و شخصیت علمی بود، که از جمع تورکان هزاره نکودری و اصلیت اویغوری داشت. اکثر مردم هزاره چه در پاکستان و چه در افغانستان در



مذهب از اهل تسنن می باشند. اگر فرمودهٔ اکادمیسن دستگیر خان پنجشیری را بدین شکل توجیه و تحلیل بداریم، که شاید امیر تیمور گروه هایی از تورکان هزارهٔ هموطن را که در آنوقت اهل سنت والجماعه بودند و از حنفی های سر سخت بشمار میرفتند جهت پاسداری از کفار کافرستان (نورستان عزیز) در درهٔ هزارهٔ پنجشیر فرستاده و خود با لشکر خویش جانب هند روان شده باشد، شاید این موضوع درست باشد.

در قسمت زبان مردم هزاره، اکادمیسن دستگیر پنجشیری نیک و زیبا فرموده، اکثریت مردم نجیب هزاره در مرکز افغانستان بزبان شیرین و آهنگین فارسی بخصوص هزارگی تکلم مینمایند، ولی صدها لغات تورکی اویغوری در گفتارشان شنیده میشود. همچنان خیل ها و قبایل شان جمله بنامهای تورکی چون تورکمن، نایمان، چیچکه، قرلق، کتته خان (قطغن یا قطغان) و غیره یاد میکردند که همه از اسمای طوایف و قبایل متعدد تورک میباشد، چیچکه ها و قرلق ها، قطغن ها در قطغن زمین، نایمن ها در پروان و سمنگان و ترکمنان در قندوز و تورکستان بود و باش دارند. در قسمت اقوام و خیل های تورکان هزاره به کتاب «پژوهشی در تاریخ هزاره» تألیف یزدانی و در خصوص لغات تورکی در لهجه فارسی هزارگی رجوع نمائید به نوشته پروفیسور استاد شاه علی اکبر شهرستانی.

متوجه باید بود که صدها هزاره، هزاره های گرامی ما بزبان تورکی یا زبان اصلی و اولی خود، در حال حاضر تکلم مینمایند و آنان زبان و مذهب اصلی

خود را از دست نداده اند، هزاره های مرکزی مذهب حنفی خود را در دوران صفویان تورک زبان و شیعه های جعفری مبدل به شیعه اثناعشری کردند، که درین باره تحقیقات مؤثق بکار است و ما نمیتوانیم به این موضوع نقطه نظر قاطع ارائه بداریم، زبان فارسی بخصوص هزارگی، هم بدین منوال به اثر تماس ها و ارتباط با علمای ایرانی از تورکی بفارسی تبدیل شده است. در کتاب «تاریخ ملی هزاره» آمده است که «هزاره ها از ساکنان اصلی افغانستان شمرده میشوند». (ص ۱۹)

در قسمت اصالت هزاره ها به کتاب «تاریخچه اقوام در افغانستان» تألیفی عنایت الله شهرانی رجود شود. در کتاب «پژوهشی در تاریخ هزاره ها» تألیفی حاج کریم یزدانی درباره هزاره های پنجشیر چند کلمه مختصر بصورت ذیل آورده شده است.

هزاره پنجشیر از اقوام جهر علی، بابعلی، سنگی خان، گلاب خیل، دوست علی وغیره تشکیل شده اند، در حصه دوم پنجشیر، رخه و دره هزاره، هزاره های پنجشیر حیات بسر میبرند که جمعاً مناطق شان شش ویا هفت دره را تشکیل میدهد و هزاره های پنجشیر به شیخ علی ارتباط دارند که یکی از مشهورترین اقوام هزاره ها بشمار می آید. و هزاره های شیخ علی هم بیشتر از هزاره های قزلق تشکیل یافته اند و اقوام نایمن و تورکمن هم در میان ایشان دیده میشود، گذشته از آن حتی امروز بعضی از اهالی دهکده هایی غوربند به ویژه قاقشال و چند دهکده دیگر به زبان تورکی حرف می زنند.

آقای حاج کاظم یزدانی از بلیو چنین آورده است که او گفته: «این مردم با همه نژادهای دیگر افغانستان فرق دارد»، (ص ۱۵۶ پژوهشی در) این موضوع بصورت کلی اشتباه و قابل تأمل است، هزاره ها در تواریخ ارتباط میگیرند، به تورکان توکیو ویا هون های سفید و چون ملیون ها تورک در افغانستان حیات بسر میبرند، پس گفته بلیو بدان سبب ناقص به نظر میخورد چه جای اینکه ارتباطات تاریخی و زنده گانی نزدیکیم و باهمی این مردم را به اقوام دیگر ثابت می سازد.

هزاره های شیخ علی را طوریکه گفتیم از اقوام عمده هزاره میباشند: «این مسئله در میان مردم شیخ علی بوضوح مشاهده میشود، آن دسته از طوایف شیخ علی که مذهب تسنن دارند بیشتر از طوایف دوازده امامی آن تغییر قیافه داده اند». (ص ۳۱۲)

شاخه های عمده اقوام دای کلان شیخ علی را یزدانی از این قرار نام میبرد: خدیر، الله داد، شیرک، منصور بیک، دولتخانی، زی اتا، قوچنغی، بابری، نایمان، کوهگدای، جلمیش، قرلغ و غیره، قوم شیخ علی نه تنها در پنجشیر بلکه در بامیان، غوربند، کوهدامن، سفید کوتل، پغمان، بهسود، شیر، سرچشمه، هلمند و غیره مناطق حیات بسر میبرند و از آن معلوم میشود که هزاره های پنجشیر در پنجشیر از زمان های بسیار پیش تشریف داشتند، چونکه در کوهدامن و غوربند و نواحی کابل هزاره ها سابقه طولانی داشتند و آنان از خیل کابل شاهان میباشند.

### سخنی در باره نورستانیان:

استاد پنجشیری مؤلف کتاب درباره نورستانیان گفته ها دارد، باید عرض کرد که مردم نورستان شاید از بقایای لشکر اسکندر باشند، ولی نمیتوان گفت که آنان یونانی اند، یونانیان بمانند تورکان آسیای صغیر دارای روی سفید و اندک گندمی و چشمان خرمایی و سیاه میباشند، ولی نورستانیان دارای چشمان آبی و موهای زرد و بلند (موهای زرد مایل به زرد بسیار روشن که به سفیدی نزدیک باشد) و رواج هایشان در بسی مسایل دیگر به اروپائیان غربی مشابهت دارد، نورستانیان به یک لهجه تکلم نمی کنند بلکه به چندین لهجه مختلف تکلم مینمایند و از آن معلوم میشود که از اقوام مختلف اروپائی غربی خواهند بود، درین باره رجوع نمائید به نوشته مستر جونز انگلیسی که سالها پیش استاد زبان انگلیسی نگارنده در دارالمعلمین کابل بود.

درباره همین مستر جونز که بعدها یکی از محققان شرق زمین و مستشرق و نورستان شناس در نزد محققان معرفی گردید، نگارنده داستان کوچکی دارد، وی معلم ما در دارالمعلمین کابل بود، استاد شهیر و نویسنده و عالم توانا شادروان استاد غلام علی آئین مدیر مکتب در دارالمعلمین کابل بود، همصنفی داشتیم بنام قمبر علی از هزاره جات، او را نگران صنف ما کپتان صنف تعیین کرده بود و جوان بسیار تند مزاج و جدی و جنگره بود، همگی ما از او احتیاط میکردیم، همصنفی دیگری داشتیم بنام ملا خدای رحم از قندهار او از کاکه های قندهار و خاصیت عیاری داشت، همصنfan خودرا برادر میگفت و واقعاً

برادرانه رفتار میکرد، حتی اگر گاهی برایش اندکی کلمات ناسزا میگفتیم، از روی عیاری گذشت میکرد، ولی با دیگران چنان سلوک داشت که بنام ملای قندهاری همه از او می ترسیدند. یکی از روزها مستر جونز معلم انگلیسی ما بر شاگردان که ما بودیم بر افروخته و قهر شد، چونکه ما اندکی غالمغال کرده بودیم، مستر جونز به بسیار لحن درشت (شت اپ) گفت و ما هم ظاهراً به احترامش خاموش شدیم و قمبر علی چشمانش را بطرف همصنفانش دور داده اخطار وار نگاه میکرد تا ما خاموش باشیم.

در ساعت بعدی استاد عبدالرزاق خان واصفی قندهاری که معلم پشتوی ما بود داخل صنف ما گردید، ملا خدای رحم به زبان پشتو به استاد گفت: «دا چه انگریزان وایی شت اپ څه معنا لری؟» استاد گفت څوک وایی، خدای رحم گفت: «زمونږ انگلیسی معلم مستر جونز»؛ استاد واصفی گفت «دا دیره بد خبره دی»، همینکه استاد گفت این یک سخن کوچه و دشنام است، بر سر ملا خدای رحم سخت اثر کرد، آنقدر برآشفته که بزبان پشتو هرچه که به دهنش آمد معلم را در غیاب دشنام میداد، معمولاً وقتیکه او قهر می شد فارسی از یادش میرفت و تنها به پشتو که زبان مادریش بود سخن میگفت.

بهر صورت در ختم درس استاد واصفی که تفریح بود، قمبر علی دروازه را بست و همگی بریاست ملا خدای رحم که او را ملای قندهاری میگفتیم جرگه نمودیم و گفتیم که اگر فردا مستر جونز آمد، او را به زیر مشت و لگد می گیریم، چون فردا شد، اولین ضربه بر سرش از طرف ملا خدای رحم بود، مستر

جونز خود را به سختی نجات داد، سخن بمدیریت کشید همه ما را از صنف کشیدند و در گرمای تموز، هریک ما را بالای میزهای حاضری ایستاده کردند، چون موضوع داخلی و خارجی در میان بود مخصوصاً استاد محمد وزیر نظامی معلم بیولوژی ما، همه ما را با خشونت و عصبانیت تمام بر سر اداره از جزا خلاص کرد و به صنف خود رفتیم و این داستان مستر جونز انگلیسی بود که بعدها متخصص نورستان شناسی شد، مگر ظاهراً شخص کم سخن و بی محبت معلوم می شد.

### حضرات مجددی پنجشیر:

در سال (۲۰۱۵ مسیحی) در یونیورسیتی اندیانا یک جوان کابلی به جهت ارائه مقاله اش در یک کانفرانس تشریف آورد و گفت که وی اصلاً از مجددی های پنجشیر بوده و حالا کابلی شده است، بناً یک جلد کتاب «شجره مجددیان» تألیف دکتور شعیب مجددی را برایش تحفه دادم و بزودی بکابل برگشت و مفکوره مجددیان پنجشیر در دلم باقی ماند و نقش بست.

دانشمندان گرامی حضرت صاحب محمد نعیم جان مجددی، حضرت صاحب فضل غنی جان مجددی و حضرت صاحب شاه آقا جان مجددی که از دوستان من بودند و هستند از آنان درخواست نمودم تا درباره باشندگان مجددیان در پنجشیر معلومات ارائه دارند.

البته معلومات دقیق بدست نداشتند فقط حضرت صاحب نعیم جان مجددی سه ورق قلمی و یک و نیم صفحه چاپی را بغرض معلومات و گرفتن یک

مفکوره برایم فرستادند که مشکورم و آن یادداشتها یکنیم صفحه یی کتاب عبارت از همان معلوماتی بودند که در کتاب «نوی معارک» تألیف منشی عطا محمد شکارپوری با تصحیح و تعلیق و تحشیۀ ارواح شاد استاد عبدالحی حبیبی آمده است و در آن چنین آمده:

«پیر غلام محی الدین سرهندی و نظام الدین سرهندی، این خانواده فاروقیان سرهندی در هند و افغانستان و ماوراءالنهر شهرت بسزایی داشتند و اصلاً کابلی اند که جد اعلی ایشان شهاب الدین فرخشاه در پنجشیر شمال کابل در درۀ فرخشاه مدفون است از این خاندان امام رفیع الدین جد پنجم حضرت مجدد از کابل به سرهند رفت». (ص ۱۷)

ولی حضرت صاحب شاه اقا مجددی فرمودند که بوقت وزارت شان قبر فرخشاه کابلی را در نجراب ترمیم کرده اند و معلوم میشود که مرقد فرخشاه در نجراب قرار دارد و نه بگفته نوای معارک در پنجشیر.

بقرار نوشته حضرت صاحب نعیم مجددی «حضرت شاه ابوالفتح فاروقی کابلی که نواسۀ پنجم خلیفۀ دوم اسلام حضرت عمر<sup>(رض)</sup> میباشد»، جناب شاه آغا مجددی گفتند که شاه ابوالفتح جد اعلی مجددیان در سال شصت و چهار هجری شمسی به لوگر افغانستان کنونی تشریف آورده اند، بعد از آن نامهای شاه ابوالفضل را در کابل و فرخشاه را بنام کابلی در تاریخ مجددیان پیدا میکنیم. همچنان گفته شده است که از جمع پنج پیر مشهور پنجشیر یکی آنان از خاندان مجددیان میباشد. بگفته شاه آغا مجددی اولین کسیکه از مجددیان در پنجشیر

تشریف برده است، میان تبرک شاه مییاشد که از اولاده چندین نسل بعد از او عبارت از شمس الحق، فضل الحق و عبدالحمید میباشند و عبدالحمید بنام حضرت کوهستان مشهور بوده که در جمع مجددیان وی را نیز شهید گردانیدند، ناگفته نماند که جناب دستگیر پنجشیری از شاگردان حضرت صاحب پوهاند غلام حسن مجددی یارکندی از ترکستان شرقی میباشند که این رساله بنام شان تحریر یافته، مابقی اکنون بیش از صد نفر مجددیان در پنجشیر سکونت دارند و طوریکه گفته شد تعداد زیادی از ایشان در کابل رفته و کابلی شده اند و شاید هم در جایهای دیگر رفته باشند.

### جذاییت کتاب جناب پنجشیری:

جناب اکادمیسن پنجشیری را از روی کتابش بخوبی شناختم، هر خط هر پاراگراف و هر صفحه کتابش را با وجود تشویش مریضداری میخواندم و آن معلومات به حافظه جای میگرفت، تاجائیکه دریافتم وی تعصب ندارد و یک شخصیت حقیقت گرا و ریالیست مییاشد و او بیتی را از ابیات مولانا مطابق عقیده اش انتخاب و در نوشته خود آورده و آن اینست:

تیغ حق از تیغ آهن تیزتر

بل ز صد لشکر ظفر انگیزتر

شاید هم شمول دستگیر پنجشیری در حزب خلق که پشتون، تاجیک، تورک و هزاره در آن سهم گرفته بودند گفته ما را ثابت کند و یقیناً او میخواست حق



در میان بیاید و حکومتی پیاده گردد، که عدالت و مساوات را در افغانستان تطبیق نماید.

در پایان همین عنوان خیل و قوم در پنجشیر، دربارهٔ محل تولد میرزا ظفرخان جناب پنجشیری آنرا «خنج» پنجشیرگفته است، بر این کلمه شاید از کلمهٔ «خنک» حضرت رودکی گرفته شده باشد، ولی در فرهنگ عمید، عین کلمهٔ «خنج» که بفتح «خا» و سکون «نون» خوانده میشود بمعنی ناز و عشوه خنج، کرشمه، شادی، طرب، نفع، سود، بهره که خنجه هم گفته شده است، آمده اما مردم پنجشیر عموماً به کسر «خا» تلفظ مینمایند، که بر وزن خنک بت و سرخ بت است تلفظ مینمایند، داستان این دو عاشق را نگارنده، سالها پیش نوشته و بطبع رسانیده بود و باید متذکر شد که کلمه «خنجان» بدون ارتباط به این کلمه نمی باشد و شاید هم از جمع «خنج» باشد. همینسان خینگان که در منگولیای کنونی وجود دارد نیز مسکن قدیم تورکان بوده است.

### **و اینک اندر باب کتاب «تاریخ، فرهنگ و مبارزهٔ مردم پنجشیر»:**

از کلمهٔ آغازین این نوشته پیهم دربارهٔ کتاب مذکور تبصره و گفته هایی آوردیم ولی اکنون اندکی بصورت مختصر کلمات چندی ارائه میگردد:

ای کاش این کتاب بنام «پنجشیرنامه» ویا «راهنمای پنجشیر» ویا بنام شخص مؤلف «پنجشیری نامه» می بود، اگرچه انتخاب عنوان مؤلف و دانشمند بسیار عالی و مکمل تر است، منظور نگارنده از این پیشنهاد اینست که کتاب مذکور

اگر فعلاً به همین عنوان میبود به تعقیب آن توسط یک عده دانشمندان در سه جلد انکشاف داده میشد، چونکه مشاهیر و شخصیت های برجسته پنجشیر، کتاب ضخیمی خواهد شد و شاید هم اقلأ صد عالم، نویسنده، پهلوانان، کارگرهای مشهور، هنرمندان و منصبداران از قدیم الزمان تاکنون باشند، که هنوز درج کتب نشده اند، بطور مثال حسین علی خان وزیر دفاع دور شیرعلی تنها یک یا دو سطر برایش بسنده نخواهد بود و دیگران هذالقیاس.

سپس کاروایی های شخص مؤلف، اشعار و مبارزات و تألیفات و سرگذشت او در آفاق و انفس، کتاب نفیس و مهمی خواهد شد و باید یکی دو نفر کارروائی هایش را به اتمام برسانند. و بعداً فرهنگ یا فولکلور، تحلیل زندگی مردم با تاریخ پر خم و پیچ پنجشیر در جلد علیحده تحریر و هر سه کتاب بنام اکادمیسن دستگیر پنجشیری تهیه میگردد، بهتر میبود بخاطر اینکه وی آغازگر این مسایل میباشد، کسانیکه در سه جلد مذکور کار آنانرا تکمیل مینمایند، میتوانند بنام تعلیق و تحشیه دهنده اسمای شان را درج کتاب کنند و سرچشمه و راهنمای شان همین کتاب «تاریخ، فرهنگ و مبارزه مردم پنجشیر» باشد.

نظر خویش را این نگارنده به اتکای نویسندگان چیاپی می آورد، دوست دیرینه و صمیمی داشتم بنام شهید قاسم شعله، او برادر کوچکتر از خودش داشت که همین چهره شناخته شده داکتر جمراد جمشید میباشد و این جمراد گرامی را هردو سخت عزیز و ارجمند میداشتیم، چون که در آداب معاشرت و ذکاوت آیتی بود که در گفتن نمیگنجد وی درین اواخر کتابی را به عنوان

«چیب و چیبیان» تألیف و در آن همه مشاهیر چاه آب (چیب) را تحریر و یکدوره مردم چیب را به آیندگان بیادگار گذاشته است.

پسران شادروان جمشید خان شعله همه همسان خودش مردان آزاده و فرهیخته اند، برعلاوه شهید قاسم شعله و داکتر جمراد جمشید برادر دیگرشان که بنام جاوید چوپان میباشند در حال حاضر در جرمنی زنده گی میکند نیز خطاط، نویسنده و شاعر بلند دست است.

پدر این سه برادران روانشاد استاد جمشید شعله<sup>(رح)</sup> در ایام محبس دوران محمد داوود خان کتاب نفیسی را تحت عنوان «پهلوانان» از روی حافظه تهیه داشت، او را این نگارنده، پدر معنوی خطاب میکردم.

شادروان شعله<sup>(رح)</sup> سیر دبستان بدخشان را بیک قافیه تمام کرده است، او قامت اندک کمتر از دو متر داشت و از جمله پهلوانانی بود که کسی بدورانش او را بزمین نزده به همان پیمان که پهلوان کوه پیکر بود، در علم و دانش و تاریخ و ادب فارسی از سرداران اول تاجیکان بشمار می آمد.

پس لازم بیادآوری میباشد که چیب یک اولسوالی کوچک است، تنها پهلوانان آن یک جلد کتاب شده و مشاهیر آن کتاب دیگری، آیا نمیتوان از پنجشیر که حالا یک ولایت پر نفوس و دارای اهل خبره و نخبه میباشد کتابها از معرفی آنان تهیه نمود:

«تمام مردمش ملا و خوشخوان»

این اکادمیسن دستگیر پنجشیری هم از جمله رهبران پنجشیر است و کتاب عالیش باید بنام خودش و افتخار خود او انکشاف داده شود و یکی از بنیادها آنرا به سلسله بچاپ برساند. زیرا این کتاب تاریخ دارد، ادبیات عامیانه دارد، بیوگرافی دارد، مبارزات دارد، انتقادات دارد، سوسیولوژی و انترپالوجی دارد، توصیفها دارد و بالاخره آئینه یی دارد که خواننده بر سر میز نشسته همه مسایل زندگی را در خواص و عوام پنجشیر میتواند ببیند.

تابلوی پشتی کتاب آنقدر هنرمندانه و بگونه مسلکی عکاسی شده که گویی کل پنجشیر با زبان بی زبانی خود را بمعرفی میگذارد. در باره جناب استاد پنجشیری یک اشاره کوچک میخواهم بنمایم، که او هنر را دوست دارد و زیبایی شناسی را میداند و ناقد هنری است، از آنرو انتخاب پشتی کتابش بی نظیر است. کتاب «تاریخ، فرهنگ و مبارزه مردم پنجشیر» بقلم دانشمند، مبارز آزاده و نستوه دستگیر پنجشیری طی (۴۳۲) صحیفه ترتیب و بچاپ رسیده و در قسمت های مختلف عناوین چون، تاریخ، نفوس، وجه تسمیه پنجشیر، سنت شنگری، تقسیمات ملکی نام آنا، رخنه، بازارک، علاقه داری ها، حیات سیاسی مردم پنجشیر، نقش آزادی، موقف افغانستان در جنگ جهانی، حرکات دموکراسی در پنجشیر و نتایج آن در انتخابات، درباره توده ها، اقشار پنجشیریان، روشنفکران پنجشیری و نقش آنان در منطقه، بازتاب نام پنجشیر در ادبیات فارسی و زندگینامه پر نشیب و فراز مؤلف جلیل القدر اکادمیسن پنجشیری و یکتعداد تصاویر نایاب و دلپسند همچنان در متن این کتاب یکتعداد

اشعار آبدار به شمول ناله نیلاب (نام دیرین و قدیمی رود پنجشیر است) شخص مؤلف بمشاهده میرسد.

اگرچه پیش از این قسمت در نوشته های سطور گذشته به هر دری از درهای پنجشیر داخل و گفته های کوتاه به تحریر درآمد. درینجا باز به یک کلمه دیگر که «اعنابه» باشد، برمیخوریم.

کلمه «اعنابه» بگفته مؤلف دانشمند، در آن محیط اسم نا مسمی است و آن محل با اعنابه گره نمیخورد، ولی بنا بر گفته جناب پنجشیری کلمه «آن آبه» را به «کلمه لای آبه» میخوام تغییر دهم، چونکه جای سیل و لای آبه است و رفته رفته این کلمه بخاطر سهولت شکل و رنگ «انابه» را گرفته و لای آبه برای زراعت بهترین کود است، مثلیکه رود نیل درین خصوص افسانه عام گشته است، از جانب دیگر «انابه» یک نام بسیار معمولی طبقات نسوان در تورکستان است و چون سمرقند جزو آن خاک و در اوزبیکستان موقعیت دارد و سمرقندیان در پنجشیر زیاد اند، از آنرو امکان دارد دختری از پرویشان، یا دختر شهیری از جمع دانایان و یا دختر میراث بری از پدر خان خود در آن محیط صاحب زمین و جایداد شده باشد که نامش «انابه جان» باشد. و چون مردم پنجشیر فرهنگ را از طبیعت باخود به ارث گرفته اند، از آنرو بجای، ملاخیل کوهستان، عبدالله خیل گویا نامهای مردانه، نام زنی را بمنطقه گذاشته باشند، بمانند بابریان با فرهنگ، باغ جهان نما، جهان آراء و شهر آراء را بنام زنان کرده اند و مسجد بی بی خانم و مسجد گوهرشاد بیگم نیز در آن جمله می آید.

تبصره‌ها درین کتاب جناب پنجشیری تکرار در تکرار آمد و نقد بررسی را در آن لازم نمی بینم زیرا مؤلف در نوشتن کتابش، صلاحیت بلند نویسندگی داشته و برای این نگارنده کتاب او که در حافظه جای یافته، دلچسب است که منحیث مکمل کتاب ویا ضمیمه ساز باشم، گرچه که عاجز و کم علم می باشم و اگر هرچه نوشتم، از روی علاقه یی که به پنجشیر و پنجشیریان مخصوصاً مبارز نستوه و فرهیخته جناب دستگیر پنجشیری داشتم که بارها بطرفداری و تشویق این شاگرد ابجد خوان خود کار کرده است.

همین کتاب نوشته پنجشیری میتواند مواد درسی به یکی از کورسهای مردم شناسی و تاریخ مخصوصاً در قسمت پنجشیر باشد. یکی از مفاهیم عمده که مکرراً باید گفت در متن کتاب اشعار زیبا و پرکیف زیاد آورده شده و از آن جائیکه مؤلف کتاب جناب پنجشیری طبع روان داشته انتخاب و آوردن نمونه اشعارش سخت نیکو و خوش آیند می باشد و اینک نمونه ای از ناله نیلاب مؤلف:

بخیز شاعر شاه و گدای دریا دل  
 سرود صلح بخوان و ترانه بهار  
 بخیز کج منشین ای سخنور کشور  
 به خامه راست بزن در دل عدو خنجر  
 بیا به کشور آواره گان آتشدل  
 ببین معجزه مشت خاک و خاکستر

در اخیر ابیات مطول می آورد:

بسوی داس بدستان و عاشقان وطن  
که بوده اند، مرا دوستان و همسنگر

در متن کتاب دیده میشود که دستگیر پنجشیری در وقت زندان همزمان خود را فراموش نکرده همچنان در اشعار خود از هر محیط و هر منطقه یاد کرده و بالاخره بعد از نغمه سرایی ها در زندان از قفس آزاد گردیده و اینک کتاب ها و خاطره ها را بقلم می آورد.

### دو پنجشیری شاعر:

دستگیر پنجشیری دو شعر حیات الله حیاتی و سید قاسم قاسم را پسندیده که اولی از عشق بازی پنجشیریان و آزاده گویی ها و ادب عامیانه بحث مینماید و دومی از مقام و عظمت پنجشیر حکایه مینماید.  
حیاتی گوید:

سوختم از عشق رخت، وعده دیدار کن  
وقت خمیرت که شوه، چابک و چسپان بخیز  
آردشه ایستاده بیــــز  
یک گپ خوبی نه بزن، به غیر جنگ و ستیز  
یک گپ بد گر بزنه، ده بر سرش واکن

اگرچه جناب پنجشیری این شعر نایاب و ارزشمند فولکلوری و وطنی پنجشیر را به مفهوم مقام و منزلت زن در پنجشیر آورده، ولی چه میشود که آن را به سیاق گفته قاسم صبغه عشق بدهیم و بگوئیم:

مکان عشق بازان است پنجشیر

شعر حیاتی چنان زیبا از روی دل سروده شده که شاید دلدادۀ شاعر جبراً به کسی داده شده باشد و یا اینکه بزبان حال مردم احساسات پاک خویش را طی الفاظ ادا کرده است، که نمایندگی از آزاد اندیشی شاعر مینماید. اما سید قاسم قاسم بلبل شاخسار ادب پنجشیر، شعری سروده که اگر کسی استعداد شعر سرایی نداشته باشد و شعر او را بخواند، میل به شاعری مینماید، چنانچه گاهگاهی، مصراعهایی از طرف نگارنده به سبک و روش او تقلید گردید.

دل خورد و کلان مایل به جنگ است  
فراز دوش ایرانی تفنگ است  
بدست هر یکی چوب و خدنگ است  
در اول «داب» ایشان چوب و سنگ است

چو مرد روز میدان است پنجشیر

«قاسم»

واقعاً این شاعر زیباکلام پنجشیر را با صفاتی که دارد با کشمیر، توران، بدخشان، شیراز و اصفهان تشبیه نموده، هر آن خوبی که در دنیا پیدا میشود؛



جوانمردی، زیبا رویی، جنگاوری، طبیعت آزاد و دیگر نیکویی هائیکه بدماغش  
 خطور نموده آنرا با قوافی زیبا بقلم آورده است و به پنجشیر و خوبرویان و  
 زیبارویان پنجشیری نسبت داده است.

### اکادمیسن دستگیر پنجشیری:

در طول عمر خود سه بار دستگیری پنجشیری را در فاصله چند متری دیده و  
 هرگز دست ها را باهم فشار نداده ایم، در صنف دهم مکتب دارالمعلمین بودم  
 که آقای پنجشیری از صنف درسی برآمد و بطرف دروازه در حال خروج از  
 ساحه مکتب بود، گفتند که او دستگیر پنجشیری است و بصورت حق الزحمه  
 یی غالباً مضمون فارسی را تدریس مینماید یک پنجشیری دیگر که معاون اداری  
 مکتب و بنام عبدالقدوس خان یاد می شد در صنف ما درس فارسی را بدوش  
 داشت و در آن وقت کلمه «دری» رایج نبود. بار دوم دوستی داشتم از  
 تاجیکستان بنام سیدوف که وی منحصاً اتشه کلتوری شوروی در کابل کار  
 میکرد وی با اصرار زیاد خواهش نمود که بوقت شام در محفلی که در سفارت  
 روسیه ترتیب میشود اشتراک نمایم، او بخوبی میدانست که با کمونستان سر  
 و کاری ندارم و شاید به این فکر می بود که مرا با این روش بتواند جذب و یا نرم  
 بسازد. در آن وقت اوج قدرت چپگراها بود، چند دقیقه هنوز سپری نشده بود  
 که یک خانم میانه سال با آرایش اعلی تبسم کنان از یک در سالون در محفلیکه  
 همه ایستاده و پیاله هارا در دست داشتند به یک حال جدی بیرون آمد و هنوز  
 دقیقه یی تیر نشده بود که افتاد و او را کشان- کشان به همان دروازه یی که

برآمده بود، بردند و او داکتر اناهیتا راتب زاد بود و سعی میکردند تا نشئه اودکا از سرش دور گردد. با مشاهده آن صحنه حیف کردم که ما چقدر از تمدن و زندگی در مقابل مردم جهان عقب مانده ایم، داکتر مذکور در آن وقت مقام بلندی داشت و وی آنقدر ضعیف العقل و ضعیف الاراده بود که نمیتوانست موقف یک زن را محترمانه نگاهدارد.

در آن شب دلگیر و گرفته شدم و با مشاهده آن صحنه دلخراش، به سیدوف گفتم که مرا اجازه بدهد تا بخانه بروم و وی میگفت که چند دقیقه دیگر صبر نمایم، ناگزیر در صحن حویلی برآمدم، تا با کدام باغبان و یا کارگرها خود را مصروف بدارم، در بیرون دیدم که سه نفر باهم قدم میزدند، آنان عبارت بودند از رئیس روزنامه مشهور روسیه ازویتسیا، یک ترجمان و دستگیر پنجشیری، از فاصله اندکی دور، کلمات شعر و شاعری را شنیدم که از زبان پنجشیری بیرون می شد و ترجمان آنرا به روسی به رئیس مذکور ترجمه مینمود.

در نوبت سوم نگارنده این سطور در سال (۱۹۹۲ م) منحه مستشار تعلیمی رابطه عالم اسلامی و استاد و رئیس بخش آسیای مرکزی در یونیورستی بین المللی اسلامی اسلام آباد کار می کردم، استاد عاصمی در آنجا تشریف آوردند و کارهای مرا در خصوص تورکستان آزاد شده خصوصاً در کشورهای اوزبیکستان و تاجیکستان مشاهده کردند، استاد عاصمی رئیس موسسه جهانی «پیوند» بودند و مرا به دوشنبه دعوت فرمودند که باید آنجا رفته و جشن بزرگ آزادی کشور شانرا که از طرف موسسه پیوند برگزار میگردد بینم، دوازده روز

را در دوشنبه و بدخشان کوهی که وطن من است و به تاجیکستانها اکنون تعلق یافته سپری نمودم. سیاستمداران در محافل بیانه ها میدادند، مهمانان بعضاً مقالات ارائه میکردند، شخصی بنام عباس ملکی معاون وزارت خارجه ایران و میرسیدوف سمرقندی در نهایت درجه سعی میکردند که در میان مردم که دارای یک روح و دو جسم (تورک و تاجیک) اختلاف بیاندازند و به بسیار نامردانه و جبوبانه و مفسدانه آتش تفرقه را پکه می زدند، حیف بر آن کسانی که در میان این دو قوم خون شریک، پلوان شریک، تاریخ شریک، دین شریک و خانه شریک بی اتفاقی و فتنه انگیزی را دامن میزنند.

در آن مجلس داماد آیت الله خمینی را بنام بروجردی ملاقات نمودم، با من لطف ها کرد، در یک مسجد بزرگ دوشنبه اعانه یی بزرگی از نمازگزاران به همکاری من و بروجردی جمعآوری گردید.

در نفاق اندازی یک گروه از منافقان در میان تورک و تاجیک سخت نفرت نشان میدادم و در رادیو و تلویزیون تاجیکستان به شیاطین نفاق انداز بین دو برادر تورک و تاجیک اعتراض ها کردم ولی خفت عقل خبث باطن و افکار ملوث شان که از دوران استالین با نظریات تفرقه بیانداز و حکومت کن، مایه گرفته بود بزودی حل نمیگردید چنانچه تا کنون همچنان ادامه دارد. حتی یکتعداد روسی پرستان وقت افغانستان بجای اینکه درباره افغانستان و معضلات سیاسی آن کار نمایند و فکر میکنند از کابل به ماوراءالنهر خیز می اندازند و دعوای سمرقند و بخارا را گویا که باید جز تاجیکستان می بود بلند میکنند

درحالیکه پیش از استعمار روسیه همه یک مملکت بودند و زبان زیبا و آهنگین فارسی تاجیکی در آنجا حکمفرما و عمومیت داشت و ده برابر امروزی تعلیم یافتگان آن وقت به فارسی تاجیکی تعلیم می یافتند، از جانب دیگر از فارسی زبانانی که در اوزبیکستان حیات دارند شاید بیشتر از آنان در تاجیکستان تورکی زبانان حیات بسر ببرند.

بهر صورت استاد عاصمی سال دیگر به اسلام آباد تشریف آورد و فوراً از آمدنش مرا خبر داد و فرمود آنچه را که من در تلویزیون ها و مصاحبه ها در شأن تفرقه اندازان گفته بودم درست بود و آن مملکتی که توسط نماینده اش مارا فریب میداد دروغ گفته بود و ما اکنون مشکل بزرگی را در میان تورک و تاجیک داریم، یکی از وزراء بر سر اقتدار آنوقت تاجیکستان برای نگارنده گفت که یک کشور دوست هم زبان سعی دارد که همگی مارا به مذهب خود شان جذب کنند، آخر این امکان دارد که ما از حنفیت برآئیم هرگز این کار شدنی نیست! خداوند حضرت عاصمی نابغه تاجیکستانی را غریق رحمت کند که او را ترور کردند و او میخواست دو ملت مظلوم و برادر تاریخی زندگانی مثل سابق را که باهم میزیستند تجدید نماید.

بهر صورت سخن از دستگیر پنجشیری است، آیا آن چپگرای شهیر افغانستان درین مجلس چه نقشی را بازی کرد و یا با نفاق افغان پیوست و یا اینکه بماند یک شخص وارسته با صاحبدلی تمام ایام اقامتش را به پایان رسانید.

یکبار بیانیه پرشوری را در یکی از تالارها ایراد کرد و خود را در لفافه شاعر کوهپایه های پنجشیر بمعرفی گرفت و سخنان بسیار آموزنده گفت که مستمعان به شور آمدند و کف زدند، از آزادانه صحبت کردنهای او چنان برداشت می شد که در وقت قدرتش در افغانستان جنایت و خیانتی را انجام نداده است. همچنان در همان زمان و اکنون بدور مهاجرتش جزئی ترین تعصبی مخصوصاً بین تورک و تاجیک از روش، کردار و زبان او محسوس نگردیده است و باید با جرئت تمام بگوئیم که وی شخصیتی دارد بالاتر از کور مغزان و تفرقه اندازان فرومایه خصوصاً اندر میان تورک و تاجیک. خیلی ها دلچسب بود که بیانیه جناب اکادمیسن پنجشیری بفارسی ادبی کابلی با لهجه تاجیکی پنجشیری شنیده می شد، از آنرو شخصیکه در کنارم قرار داشت برایش احسنت می گفت. در این بار سوم نیز جناب پنجشیری و من ملاقات نکردیم و حتی نزدیک هم قرار نگرفتیم، ولی چند باری همدیگر را دیدیم واضح بود که من به چهره او آشنایی داشتم و او با من شناسایی نداشت، چونکه دستگیر پنجشیری در افغانستان از چهره های شناخته شده و از مشاهیر چپگراها بشمار می آمد.

از آنروزیکه آقای دستگیر پنجشیری یا آن شیر مرد پنجشیری را در دوشنبه دیدم، تاکنون به او خوشبین میباشم، نه بخاطر اینکه وی در مطبوعات برونمرزی در مقابل یک فاشیست نامرد چون اعظم سیستانی از من جانبداری کرد و نه بخاطر اینکه کتاب «هنر در افغانستان» مرا که در بیست و یکساله گی نوشته بودم در سایت ها بگرمی استقبال کرد و نه بخاطر اینکه از چندین کتاب تألیفی ام با

بزرگواری تمام یادآوری و نقد و بررسی نمود، بلکه بخاطر آزاد گویی هایش، بخاطر بی تعصبی وی، بخاطر قدردانی او از طبقات غریب و بیچاره، از نسوان و اکثریت مردم و بالاخره بخاطر دانشمندی او احترام خاص دارم ورنه درباره من و نوشته هایم ده ها بار دوستان عزیز نوشته ها کرده و به چاپ رسانیده اند و همین دستگیر پنجشیری است که در میان چند لک پنجشیری بمقامات عالیّه حکومتی و نویسندگی علمی رسیده است.

اگر چه مادر عفیفه، دلسوز و مهربان دستگیر پنجشیری بخاطر زنده ماندنش وی را غلام پیر دستگیر حضرت شیخ عبدالقادر گیلانی خوانده است، ولی پدر سر افسرش او را عسکر بچه بی ترس و مبارز آزاد اندیش تربیه نموده و حالا به «دستگیر پنجشیری» شهرت یافته است. بیاد دارم زمانی را که اینجانب آمر فاکولته هنرهای زیبای پوهنتون کابل بودم دستگیر پنجشیری یکبار منحیث وزیر معارف که واقعاً خیلی باکفایت و استعداد اداری که داشت و مکاتب زیادی را تأسیس کرد، ولی او را بمنصب دیگری تعیین داشتند بنام وزیر فواید عامه. خوشبختانه بکارهای بسیار اندکی در سرک سازی در پنجشیر و کارهای عمرانی دست زد ولی دولتش مستعجل بود و بجای اینکه وزارت کند، بزندان برده شد و آنجا سالها را به محبوسیت بسر برد.

اگرچه دستگیر پنجشیری عضویت کمیته مرکزی را داشته، ولی قدرت کنترل کشتن و حبس کردن های قصابان آدمکش را نداشته، عبدالعظیم جان نوری را که مبادا آن هنرمند و استاد هنرهای زیبا را کسی بکشد، بصفت گارد

خود مقرر داشته و دایم متوجه عبدالملک جان دوست زاده بوده که از جمله تعلیم یافتگان پنجشیر بودند و البته بسی اشخاص دیگر را در زیر حمایه خود قرار داده است.

از مهربان بودن و انسان دوستی های دستگیر پنجشیری بود که وی در خم و پیچ های شهر دوشنبه آزادانه در گشت و گذار بود و از ترور و اذیت ترسی نداشت. در آن شهر یکتعداد زیاد از مردم افغانستان تشریف داشتند و مردمان غیر کمونست بسیار بودند، از آنجمله مرحوم مخدوم عبدالواسع نسیمی تاجر بدخشانی که تقریباً پنجاه هزار روبل را به مردم تاجیکستان در یک مسجد اعانه داد، حیات بسر می برد.

نگارنده این سطور پیش ازینکه استاد پوهنتون کابل مقرر شوم مدتی معلم دارالمعلمین کابل مقرر شده بودم، در آن ایام جوانی را می شناختم بنام داوود، وی از شاگردان ممتاز و مشهور بود، او را زمانی در دهلیزهای فاکولته تعلیم و تربیه که من حیث استاد بودم، دیدم و غالباً استاد فاکولته حقوق بود، بعدها شنیدم که آن جوان من حیث سفیر افغانستان در تاجیکستان مقرر شده است. وی را بعدها عبدالملک جان فرمود که برادر کوچک دستگیر پنجشیری می باشد.

از مطالعه کتاب اکادمیسن دستگیر پنجشیری دریافتم که وی بنام دستگیر بن ملک داد بن خالقداد مسکونه قریه قابضان بازارک پنجشیر می باشد، چنانچه خودش گوید:

از قریه قابضان پنجشیر منم      از دیدن رنج آدمی سیر منم  
 آزاده ام و غلام دنیا نه شوم      یار قلم و کتاب و شمشیر منم

وی کلمه «غلام» را از نام خود برداشته و آن کلمه را از طریق هوای پنجشیر و نورستان به سرزمین پاکستان، طوری تحفه حواله کرده و خود را یار قلم و شمشیر ساخته است و می سزد با این آزادگی او و قلم بدستی و مبارزات، برایش احسنت بگوئیم. ما در تاریخ چون اکادمیسین پنجشیری قلم بدستانی را داشته ایم که در شمشیر زنی نام و نشان جهانی دارند، امیر معزی شاعر دربار سلجوقیان بزرگ درباره قلم بدستان و شمشیر زنان تورک بسیاق کلام جناب دستگیر پنجشیری چه زیبا فرموده:

تورک اند به اصل اندر و شک نیست ولیکن  
 از خوبی و زیبایی خورشید زمانند  
 میران سپاه اند و عروسان وثاقتند  
 گردان جهان اند و هژبران دمانند

رنه گروسه در کتاب امپراتوری صحرا نوردان درباره قلم بدستان شمشیر زن تیموریان می آورد: «ولی امپراتور با اولاد پر از استعداد و فطانت و حتی با نوابغی مانند شاهرخ و الوغ بیک و حسین بایقرا و بابر». (ص ۶۸۴)

این ها هر کدام علمای عصر خود نیز بودند. امیر علیشیر نوایی صدراعظم حسین بایقرا، میرزا بایسنقر فرزند شاهرخ میرزا صدراعظم قصیرالمدت پدرش



بود او از نوابغ کم نظیر نیز بشمار می آیند همینگونه اولوغ بیک میرزا فرزند شاهرخ میرزا نیز در علم نجوم آیت زمان خویش بوده است و غیره. از لغات و کلماتیکه پنجشیری در نوشته هایش آورده فهمیده میشود که او از جمله نخبگان است و بمانند اسلافش علامه سلجوقی، علامه خلیلی و علامی حبیبی، عمیق و پر معنی می نویسد و طبعاً شمشیر زنی او نمایان است در سالهای اوایل نود عیسوی چون اختناق ترور و کشتار بین مهاجران افغانستان در پاکستان زیاد بود و نگارنده در آنجا بسر می بردم. میخواستم مفکوره نظام فدرالی را در افغانستان بنام خود مفصلاً بنویسم دوستان مشوره ندادند اتفاقاً با یک پروفیسور متقاعد کشمیری که در تاجیکستان همسفرم بود، موضوع را در میان گذاشتم وی پیشنهاد مرا پذیرفت و همه گفته هایم را بنام خودش در یکی از جراید پاکستان به نشر سپرد، اما بعد از طبع از جانب حکومت پاکستان و مجاهدان تقدیر نشد.

### طرفداری از فدرالیزم:

چون اکادمیسن پنجشیری مرد سیاسی و از جانب دیگر مبارزاتی را که در پیاده ساختن یک نظام انجام داده است طبعاً چه در داخل و چه در خارج کشور متوجه تحولات سیاسی بوده است، ببینید عظمت و حق گوئی جناب پنجشیری را در بالا گفته آمد که من او را از نزدیک نمی شناختم و آشنایی نزدیک بصورت قطع نداشتیم، بخوانید داستان زیر را که به خاطر حقگوئی و مردم دوستی چه کاری را خاص برای خدا و اتحاد و برادری و برابری افغانان، در حق این دوستش انجام داده است.

در سطور پیشتر موضوع فدرالیزم را بنام داکتر دانی در پاکستان بطبع رساندیم و اینجانب پس به آمریکا آمدم، با تغییر حکومت های مجاهدان و طالبان موضوع بن بالا شد و حکومت نوی بر سر اقتدار آمد.

اینجانب یک مقاله مطول در باره «نظام سیاسی آینده افغانستان» در جریده امید نو شتم یک عده بیشمار به تأیید و یکتعداد دیگر که به ملیت خاص قرار داشتند بر علیه من نوشته ها کردند، یکی از پروفیسوران که ظاهراً نام نیک بود، از بسکه وارخطا بود که منفعت قومش از میان می رود، نوشت که شهرانی می خواهد که تاجیکستان کبیر بسازد و این استاد محترم بدون مطالعه اتنیک من بی خریطه فیر کرده بود و حرفی بر علیه پاکستان نمی گفت و از فدرال بودن پاکستان نیز چشم می پوشید.

یما شمعریز را بوقت عضویتیم در کانفرانس هفت روزه یونسکو در پاریس دیده بودم او بر علیه من نوشت که در افغانستان بهترین نظام، نظام متمرکز است و او حالا حکومت تک شخصی را دیده، بدبختانه پشیمانی خود را نگفته است و شاید هم بدین حال بد مردم افغانستان و خیانت ها و دزدی و رشوت ستانی های حکومت و دربدری مردم، احساس خوشی نماید.

یکی از شخصیت های دیگر به اسم حبیب الله مایار که اصلاً وی از قبیله «ماهیار ها» می باشد، در هر دری دق الباب کرد و بر علیه حرکات فدرالیزم فعالیت ها نمود و حتی در عملیات از میان بردن من با گروهی بی هویت دست زد و مرا به ایران دوستی متهم نمود.

عجیب ترین و غیر مترقبه ترین موضوع در آن حالت داغ مفکوره فدرالیزم این بود که شخص محترمی بنام هارون امیرزاده مقاله یی را تحت عنوان «فدرالی به سبک شهرانی» نوشت و چنان مخالفت شدید نشان داد که در حیرت فرو رفتم، حتی اشتباه آنرا کردم که او هم مبادا با شوق کاذب تغییر ملیت کرده باشد و پیوسته نام تاجیک را با همدردی خاص یاد میکرد و فکر میکرد هر آنچه که از زبان و یا قلم شخصی که از دیگر ملیت باشد شاید به ضرر تاجیک تمام گردد و پیش از آنکه تفکری بخرچ دهد و بداند که نوشته من متوجه تمام جامعه افغانستان و به عموم ملیت ها تعلق داشت و آخرین هدف من برابری و برادری و رفاهیت همه هموطنان افغانستان بود و آن بزرگوار در مقاله خویش نوشت که فدرالیزم به نفع قوم تاجیک نیست و منفعت خود را از دست میدهند من در حیرت فرو رفتم که قوم تاجیک چه منفعتی در دست دارند که در غیر متمرکز بودن حکومت آنرا از دست میدهند، درحالیکه من مقاله را به منفعت کل جامعه افغانستان اعم از پشتون، تاجیک، تورک، هزاره، بلوچ ها و کلیه ملیت ها نوشته بودم و هیچ استثنای موجود نبود.

از جمله برخلاف نوشته ها شخصی بود که او را در مکتب ابن سینا و دارالمعلمین که همدوره و در نهایت یکی - دو صنف پیشتر از من بود بخوبی می شناختم نامش محمد اعظم سیستانی بود و او گاهگاهی در کانفرانس ها مقاله میخواند و وقتی را هم بیاد دارم که وی نگران آشپزخانه بود. در آن زمان نه تنها او را بلکه همه همدوره ها را بمانند برادر می شمردیم، چونکه درس های

ما یکجا نانخوری ما در یک اتاق طعام، اتاق های خواب و شب باش ما و همگی دور از فامیل بسر می بردیم و دل پری های ما فقط برادر خوانده ها و همصنفی های ما بود تا در پس فامیل های مان دق نیاوریم.

با این اعظم سیستانی سلام علیکم ها داشتیم، حتی زمانیکه وی را در ایام هجرت دریافتم که در سویدن مهاجر شده، تیلفونش را دریافته با وی صحبت دوستانه کردم و او خاطرات من و یک رفیق دیگرم را بیاد آورد و من بجز از داشتن وفا در طینت هدفی دیگر به تیلفون کردن به او نداشتم.

بعد از یکسال زمانیکه مقاله فدرالیزم را در جریده امید نوشتم یکی از مخالفان سرسخت همین اعظم سیستانی بود، چونکه مقالات ضد فدرالی برادران پشتو زبان را برعلیه من خوانده بود و او هم میخواست که خود را در کاروان پشتون ها داخل سازد و برای اینکه بخود هویت پشتونی بدهد و یگانه هدف و راه خود را مشخص تر بسازد، این بود که باید بگوید شهرانی یک شخص مجهول الهویه است گویا به سیاق اینکه بعضی کور مغزان فاشیست گفته بودند، اوزبیکان به اوزبیکستان، تاجیکان به تاجیکستان و هزاره ها به ایران بروند و مملکت از آن پشتون هاست و این آقای سیستانی خواسته بود به شکل و رنگی دیگر همان مفهوم غیر مسؤلانه را اداء نماید و خود را به پشتون بودن منسوب بسازد، درحالیکه وی اولاً در خانه به پشتو سخن نمیگوید و یقیناً از نسل پشتون ها هم نمیباشد، دو دیگر اینکه اناتومی پشتونی و چهره پشتونی را نیز دارا نمی باشد و من در جوابش گفته بودم که او سگستانی می باشد و از طایفه برادران شریف

تورکان هزاره است که صدها سال بنام شارها در سیستان حکم رانده اند و طوریکه در تواریخ میخوانیم که سیستان جزء توران جنوبی است که توران را از ایران جدا میکند.

حیفم آمد به اعظم سیستانی که با این سواد و قلم توانای خود را بجای اینکه فدرالیزم را بگونه علمی با مضار و مفاد آن شرح و بسط و تحلیل و بررسی کند و این تهمت ناروا را که در حقیقت دشنام است نثار من میسازد، درحالیکه بابا و اجداد صدها سال بلکه بیش از هزارها سال در افغانستان حکم رانده اند و تا ورود احمد خان ملتانی که بنام احمد شاه ابدالی معروف است هم حکمفرمایان و شهریاران نیاکان من بوده اند.

از اینجاست که مبارز نستوه و شخصیت دانشی و فرهنگی جناب اکادمیسن دستگیر پنجشیری به نوشته اعظم سیستانی نفرت نشان داده و عکس العمل شدیدی بر علیه آن تفرقه انداز و خدمتگار فاشیزم نوشت، چونکه دستگیر پنجشیری از تبعیض نفرت داشت و او گفته بود که من کتابها درباره افغانستان نوشته ام و بدخشانی صاحب هویت پاک و صاف می باشم و نه بمانند اعظم سیستانی که اگر اندک فشار از کابل بر سرش بیاید به ایران پناه می برد و ارتباطاتش مخفیانه با آنان برقرار است و به هیچگونه و هیچصورت پشتون هم نیست و هم اگر پشتون هم باشد با این افکار پوچ و بی مایه فاقد ارزش است.

از همین جا بود که من دانستم دستگیر پنجشیری که هموطن من است و همخون من اگر نمی باشد، با مردانگی که خاصه اوست از من جانبداری کرد.

وقتیکه ما از یک قلم بدست خود چون اعظم سیستانی این نوع کور مغزی فاشیزم را می شنویم و یا میخوانیم واقعاً که مملکت عزیز خود را یتیم و بیچاره می یابیم و وای بر حال مردم بیچاره ما «چوکفر از کعبه برخیزد کجا ماند مسلمانی» ببینید که در وطن ما گروه های زیادی از خارج آورده شده و زمین و جای برایشان داده شده است، جناب سیستانی آیا میتواند و جرئت آنرا خواهد داشت که بگوید مجهول الهویه کیها اند، یقیناً نمیتواند، زیرا وی با یک شوق کاذب و ضعف اعتماد به نفس و گریز از اصل و نسب خویش بخاطر تثبیت پشتونیت خویش این حرف های بیجا را در قلم می گنجاند.

من دوستان اقارب و برادر خوانده ها که منسوب به قوم نجیب پشتون هستند زیاد دارم و زبان پشتو را نسبت به آقای اعظم سیستانی صد مرتبه چه در تحریر و چه در تقریر میفهمم و میدانم و در پشتو تألیفات دارم ولی این کلمه مجهول الهویه او را و شخصیت تهمت بافی او را بجامعه بخوبی معرفی می سازد.

چون بحث بر این بود که دستگیر پنجشیری را طوریکه گفته آمد از نزدیک نمی شناختم و او این حق گویی را از روی وجدان و مقام انسانی خود انجام داده بود و براستی جواب کسی را داده بود که باید نه بخاطر من بلکه به جهت تخطی های دیگرش چیزی میگفت. وقتی آقای سیستانی نوشته بود که «اطفال پشتون ها از آن متضرر میشوند» این شخص نمیدانست که طفل تورک، هزاره، تاجیک، نورستانی و بلوچ و دیگران هم طفل می باشند و از افغانستان هستند. یکی از وقت ها آقای اعظم سیستانی غیر مسؤلانه بر علیه شاه محمد ولیخان دروازی

وکیل السلطنه شاه امان الله خان غازی تهمت‌ها بست و دروغ‌های گفت، چونکه او پشتون نبود ولی از نوابغ سیاست در افغانستان بشمار می‌آمد، خوشبختانه استاد آصف آهننگ به او گفت که همان محمد ولیخان دروازی بود، بعد از چهل سال استعمار انگلیس، در ممالک خارجه افغانستان را سربلند، آزاد و مستقل معرفی کرد و (۹) ماه تمام، منحیث وکیل پادشاه در کشور ما مستقلانه حکم راند و مرد صادق، دانا و عالم بود. جناب دستگیر پنجشیری، مرد حق است و او پروای نه این و نه آنرا دارد، فقط بگفته خودش «از دیدن رنج آدمی سیر منم» می‌خواهد عموم مردم جهان خصوصاً افغانستان یک حیات مرفه و آرام داشته باشند.

استاد اکادمیسن دستگیری پنجشیری بعد از ارتباطات نزدیک مان که از طریق تلفونها زیاد شد، روزی از ایالت اندیانا جانب شیکاگوی ایالت الونای روانه بودم و در راه پوست باکس را باز کردم که کتاب «تاریخ، فرهنگ و مبارزه مردم پنجشیر» را طور تحفه برایم فرستاده اند، چون فرصت بازگشت بطرف خانه را نداشتم کتاب را با خود به شیکاگو بردم و یک ماه و هفت روز در بستر مریضی فرزندم در شفاخانه در آنجا بسر بردم، وقتیکه وی بخواب میرفت یگانه رفیق شفیق من همین کتاب حضرت پنجشیری یا پنجشیر نامه اش بود، در کتاب آنقدر صلاحیت یافتم که حتی مفاهیم چه که صفحاتش بیادم می‌ماند و اشعار ناله نیلاب را که سروده یک زندانی بود به غور می‌خواندم و من عادت کتابخوانی دارم و بدون مطالعه حیات بسر برده نمیتوانم، لذا باید مکرر

میخواندم، تلفون و سخن زدن در میان مریض ها خوشایند نمی باشد و پرستاران نیز اجازه نمیدادند و اینک خواننده گرامی خواهند باور کرد که گفته های مطول من بدلیل صلاحیت یافتنم در کتاب می باشد.

### و اما در خصوص چپگرایی اکادمیسن پنجشیری:

سخن اینجای ما درباره مرد آهنین و پولادین مبارز دستگیر پنجشیری است و او چرا چپگرا و موافق به رژیم های دیکتاتوری کمونیزم شده است که من هیچوقت علاقمندی بدان نداشتم.

در سال (۱۹۶۱ مسیحی) که متعلم صنف دوازدهم مکتب دارالمعلمین کابل بودم همصنفی عزیز می داشتم از تبار نجیب زادگان و پشتو زبانان فراه باستانی بنام عبدالقیوم نورزی، وی خواص انسانی عالی داشت، بگونه سلفش ابو نصر فراهی در سمستر آخری مکتب مان روزی هردو بطرف شفاخانه علی آباد به قدم زدن میرفتیم، در راه برای قیوم جان گفتم که از روزیکه تولد شده ام تاکنون یک پادشاه بر سر ما حکم میراند و شاید بمیرم باز هم در زیر سایه همین پادشاه خواهد بود.

قیوم جان جوان هوشیار و عیاری بود که طبیعتاً سخن کم میگفت تا به آنوقت از زبانش در خصوص سیاست کم شنیده بودم، او به سخن آمد و گفت که اگر خواسته باشی گروپ هایی در فعالیت اند که میخواهند نظام فرسوده و پوشالی سلطنت را از پای در اندازند. اگر بخواهی بیا تو را به آنان معرفی مینمایم و او در



طول دوران همصنفی گری هرگز از من دعوت نکرده بود، موضوع اصلاً از جانب من بلند شد و با همه برادر خواندگی و حیات مشترک لیلیه از روی نزاکت درین قسمت حرفی نزده بود و حتی این موضوع از زبان من برآمده بود و از زبان او بعداً کلمات چندی برآمد. خداوند نگهدارش باشد که در زمان خلقی ها عبدالقیوم جان نورزی معین مطبوعات شده بود و بعد از آن تا کنون از وی خبری ندارم و من هرگز به آن حزب داخل نشدم.

از فحوای گفتار و نوشته های اکادمیسن پنجشیری بر می آید که اولاً وی دشمنی و بدبینی زیاد با رژیم سلطنتی داشته و در هر سطر و صفحه کتابش از نظام فرسوده شاهی مذمت مینماید، ثانیاً او میدانسته و پی برده که تفاوت میان اقوام از زمین تا آسمان بوده و خوب میدانسته که جمعیت پر نفوس پنجشیر که خودش جز آن است جائیکه حیات بسر می برند، کفایت و ضروریات حیاتی مردم را نمی رساند و این را میدانسته که در کابل دست کم هشتاد هزار، از گرامی مردان هزاره، در تابستان گرم جهت تأمین آذوقه زمستان شان می آمدند و از هیچ کار جبری چون جوالیگری، خدمتکاری، کالا شوئی و غیره سر نمی پیچیدند و کاملاً آگاه بوده که ده ها هزار پنجشیری های عزیز در کابل از وظیفه ملازمی و بعد از آن در کارهای پائین جهت تهیه آذوقه و ماکولات بخور و نمیر در طول سالها مصروف بودند و تو گویی ملک بی نان است پنجشیر.

این پنجشیری با احساس این را هم می دانسته که علاوه از دو قوم متذکره از جمع اقوام نجیب دیگر افغانستان در شهرها بشمول پایتخت با مزدوری به سختی

حیات خود را به پیش می برند و این را میدانسته که ملاکان به دهاقین کارهای شاقه را می سپردند و مزد نهایت کم برایشان میدادند.

دستگیر پنجشیری بخوبی واقف بوده که در کوههای شامخ پنجشیر خروارهای از احجار کریمه قرار دارد و صدها مرتبه مردم پنجشیر و همسایه های آنانرا ثروتمند می سازد، همین دستگیر پنجشیری واقف بود که سردار محمد داود خان، بمدت هفت سال شمول فرزندان مردم شمال را در مکتب عسکری منع کرده بود.

در آن وقت ها این جوان ذکی و هوشیار پنجشیری که غالباً دستگیرش خطاب میکردند سیستم تعلیمی کشور را، مردم کشور را، اقوام وطن را، اقتصاد جامعه را، حکام بر سر اقتدار را، نظام کشور را مطالعه کرده بوده و البته راه هایی را سنجیده و هیچ راهی را بخود نزدیک تر از حزب سوسیالیزم و یا چپگرایی نیافته و ناگزیر خودرا در آن حرکت شامل ساخته گویا که در حزب دموکراتیک خلق افغانستان برهبری نابغه (نا نابغه) چهارم بعد از انگلس، مارکس و لینین، عضویت یافته اما دستگیر پنجشیری بعد از شمولیت در حزب که با همزمانش عهد و پیمان بسته بود، دیده بود که مجالس پیش از کامیابی حزب شکل حس و خوشبینی داشته است. نمیدانم زمانیکه رهبر و نابغه چهارم در یک ظاهر شدنش در تلویزیون درباره یکی از فرمان هایش به برهان الدین حساس ترجمانش گفت که «دا پرمان دی، امر نه دی» جناب پنجشیری چه فکر میکرد آیا نابغه چهارم و رهبر حزب در مجالس پیش از موفقیت گاهی بزبان فارسی

حرف زده بود و یا اینکه تنها به پشتو صحبت مینمود؟ البته سخن گفتن به زبان شیرین پشتو کار خوب و عیبی را به بر ندارد، ولی همه تعلیم یافتگان غیر فارسی زبان بدون تکلیف بزبان اصلی و دومی شان میتوانند سخن بگویند ولی آن رهبر و نابغه چهارم بعد از جای گرفتن در کرسی اول مملکت فارسی را فراموش کرده بود و یا حرکت او یک حرکت وژست فاشیستی بود؟ به باور من و باور اکثریت دوستان آن رهبر نا نابغه قبول کرده بود که واقعاً نابغه بوده است. در روز های اول این نابغه که بمقام عالی مملکت جای یافت «پرمان» های خاص صادر کرد، و گفت که «دا امر نه دی، پرمان دی» گویا ناشکن است. مردم افغانستان بشمول جمله ملیت ها مردمان قدیم و کهن شرق می باشند، آنان گرمی ها و سردی های تاریخ را که بر سرشان وارد شده، میدانند چنانچه شاه امان الله غازی «فرمان» هایی را صادر کرد با همه قدرتش که پسر امیر، پسر امیر و پسر امیر کبیر بود از میان برده شد و این نابغه هم، با همه پشتوانه ها و با غرورهای زیادش «پرمان» ها صادر کرد ولی حاجت به خشم خلق نشد، شاگرد وفادارش او را خفک کرد.

شاید در حال فروپاشی حزب دستگیر پنجشیری فکر کرده باشد که روسها هرچه نباشد خارجی میباشند، همانسانیکه کیوناری و مکناتن مردند، اشخاص روس مآب هم کشته می شوند منظورم از مشابه ساختن حفیظ الله امین به وزیر محمد اکبر خان نیست و حفیظ الله امین با وجودیکه دو بار مدیر مکتب من و

یک بار استاد مستقیم نگارنده بود ولی او یکی از ظالم ترین و خاین ترین های از آن جمله بشمار می آمد.

من حیران بدان ماندم که دستگیر پنجشیری که یک تاجیک پنجشیری می باشد چطور با لیاقت و هوشیاری خود را به عضویت کمیته مرکزی رسانید؟ و دوستان من در آن وقت شهادت میدادند که دستگیر پنجشیری با همه ذکاوت و هوشیاری دست و پاچه شده بود و با عجله و بی صبری هرچه از دستش می آمد، بمردم خدمت میکرد، چه علنی و چه در خفا، مثلیکه مثالهای از حمایتش را در خصوص یک عده علما در سطور قبلی ذکر نمودیم.

تبلیغات روسها بحدی قوی و روز افزون و بشکل زیرکانه بر مردم افغانستان اثر می انداخت که مردم را مهلت نمیداد تا درباره ممالک آسیای مرکزی (تورکستان- ماوراءالنهر) که همه باشندگان آن خطه بزرگ مسلمان بودند، فکر نمایند که بعد از استعمار آنان توسط روسها چه بلاهای نبود که بر سر آن مردم وارد نکرده باشند.

دو میلیون مردم را سر بریدند، مملکت فسیح آنان را به ممالک خورد و ریزه با نامهای متعدد قبایل و طوایف و اقوام دیگر جهت تفرقه اندازی و حکومت کردن جدا- جدا ساختند، معادن شان را تصاحب کردند، جواهرات چندین هزار ساله و خزاین بیشمار شان را به مسکو انتقال دادند، زن و مرد آن سرزمین تاریخی را به غلامی و کنیزی بردند و باشنده گان و زیستمدان آن که همه تورکان و تاجیکان بودند، از نظر رسم و رواج و فرهنگ بگونه غربی و ضد

اسلامی ساخته شدند، حتی اسماء مردم را بگونه «اوف» و «اوا» مبدل کردند، شراب و سگرت را در تورکستان ده مرتبه نظر به بازار مسکو ارزان نمودند تا مردم بدان معتاد شوند، آموزش زبان روسی را بر مردم جبراً تطبیق کردند، رسم الخط اسلامی و عربی شان را که از یکهزار و چند صد سال به اینسو رواج داشت به روسی گردانیدند، مردم نمیتوانستند از گذشته های شان و تاریخ شان باخبر شوند، جنازه خوانی یکدم ممنوع قرار داده شد، بعضی از مردمان ضعیف النفس و ترسو و بزدل را از میان تورک و تاجیک پیدا کرده بر فامیل ها، اقارب و قشلاق هایشان مخبر تربیه نمودند، دختران پاکدامن تورک و تاجیک را تشویق مینمودند تا بنام هنرمند همه را رقاچه بسازند، پول مروج مردم به ربل مبدل گشت و تمام قدرت اقتصادی شان تحت کنترل مرکز یعنی مسکو قرار گرفت. بوقت تسلط روسها به ملیون ها کتاب قلمی یا بزیر خاک ها گور شد و یا سوختانده و یا اینکه به مسکو برده شد.

مردم تورکستان بگونه بیگار و مردیکار به جنگ جهانی برده شدند و بیش از میلیونها مردم تورک و تاجیک از گرسنگی در راه های مسکو و خارج از آن و یا توسط دشمنان کشته شدند، رفتن مسلمانان به حج و دیدار دوستان به خارج بکلی ممنوع گردید.

صد ها هزار مهاجر به افغانستان سرازیر شدند و حکومت محمد نادرشاه و فامیل او هزاران در هزار مهاجر مسلمان را کشتند و حتی حکومت بر سر هر یک شخص آنطرف دریا قیمت گذاشته بود و مردم پکتیا آنانیکه در خدمت نادر شاه

خان بودند از آن مدرک صاحب پول و دارائی شده بودند، یکبار به گفته دانشمند محترم جناب خالد صدیق برادر زاده غلام نبی خان چرخى چند صد نفر مهاجر تورکستانی به نسبت نبود جای در زندان کشته شدند، یکبار دیگر یک هزار و چهارصد مهاجر را به طرف چخانسور و قندهار پای پیاده فرستادند و تا رسیدن به چخانسور و قندهار تنهاسی و چهار نفر زنده مانده بودند و بمدت کوتاهی چندی دیگر وفات یافتند.

از آنست که تورکان و تاجیکان مهاجر هر یک فرار را برقرار در پاکستان، تورکیه، عربستان، مصر و امریکا و جایهای دیگر ترجیح دادند و همه گمنام از بین رفتند و این عمل بود عمل مسلمانان بر سر اقتدار حکومت افغانستان بر سر مهاجران تورکستان!

نمیدانم تورکان و تاجیکان که عضو حزب دموکراتیک خلق افغانستان بودند، این همه فجایع را میدانستند و یا نادانسته به تشویق آقای اوبلوف، خود و مملکت را برباد دادند، آیا تاجیکان افغانستان از آن واقف بودند که بوقت آزادی تورکستان طبق سنت دیرین تورکان در ترکیه، ایران و افغانستان حاکمیت ادبی را که بزبان آهنگین فارسی تخصیص میدادند، همه مکاتب، مدارس، مجامع، خطبه های جمعه، مسایل اداری، در کنار زبان علمی و وسیع تورکی بفارسی تاجیکی هم مرعی الاجرا بود، این تاجیکستان که به افتخار زیاد خود را مستقل احساس مینماید، فقط اکنون چند ملیون به فارسی تاجیکی صحبت مینمایند و اگر آنان با اوزبیکستان یکجای می بودند دست کم بشمول ممالک دیگر هشتاد

میلیون نفر دیگر زبان و ادبیات فارسی را انکشاف و تقویه میدادند و ترس از آن میرفت که آنان تا کنون به توقع کمک از روسها نقطه پایان گذارند.

چون جناب عالی دستگیر خان پنجشیری که مرد آهنین و با عزم و اراده عالی و ضمناً از چپگراهای شهیر بشمار میآید لازم بود، گفته های بالا را در قسمت او و کتابش بیاوریم، ولی طوریکه گفته آمدم مقصد اصلی او خدمت به جامعه ما و وطنش بود و اکنون باید اعتراف نمائیم که این بزرگ مرد وطن دستگیر خان پنجشیری به غلط راه چپ را اختیار ننموده و یقیناً میخواست رژیتم سوسیالیزم را رنگ و چهره دیگری ببخشد، ولی چه سود از یک طرف کلان های حزب و از سوی دیگر رژیتم خونخوار استالینی نمیخواستند افغانستان با داشتن رژیتم سوسیالیزم مستقل باشد، بلکه آرزوی دیرینه شان کشور ما را در قبضه آوردن بود تا هرآنچه را که به ترکستان کردند بما هم بنمایند.

اگرچه آغاز تحولات و دگرگون نمودن نظام در افغانستان از سوی حزب دموکراتیک خلق افغانستان بود ولی با رفتن و برهم خوردن آن حزب نظام خیالی مجاهدان بمیان آمد و چه خاکهای نبوده که بر سر مردم نریخته باشند و چه بلاهای آسمانی نبوده که بر فرق مردم نزنده باشند.

از بسکه در دوره مجاهدان افغانستان و خصوصاً کابل به دوزخ دنیایی مبدل شده بود، بلای دیگری بنام طالب، مجاهدان کذایی را از ریشه برکنند و خود بر سریر آدم کشی و آدم ربایی نشست و صدها قضایای غیر حقوق بشری را مرعی الاجرا قرار داد و حقوق نسوان را زیر پای کرد و این همه بلاهای آسمانی با از

دست دادن ملیون ها انسان و ملیون ها مهاجر همه منشاء میگرفت، از تغییر رژیم شاهی و دنباله آن جمهوری محمد داود خان و به تعقیب آن حرکات چپگراها. متمول ترین مردم افغانستان اکنون مجاهدان و فقیرترین چپگراها و مردودترین انسانهای روی جهان طالبان و رژیم شیطانی کنونی محصول دست و نتیجه نظامهای سابق بشمار می آید.

جناب عالی اکادمیسن دستگیر پنجشیری با قدرت علمی خود با همه مصروفیت های سیاسی توانسته است لقب اعلی اکادمیسن را که معادل پروفیسوری و یک لقب علمی بشمار می آید؛ بدست آورده و نه تنها در وطن خود خدمات ارزنده معنوی زیادی را به انجام رسانیده است؛ اکنون که عمر شریفش به هشتاد میرسد، کتاب های بسیار پرمحتوا، خاطرات واقعی و نوشته های مفید و گرانبها را به هموطنان پیادگار گذاشته است.

دستگیر پنجشیری این مرد آهنین و زحمت کش در تمام کتاب های خود از همه زحمتکشان جامعه بشمول مظلومان، بینوایان، مساکین، غرباء، فقراء، بی خانه ها، ایتام، کارگرها و روزگار بد سلمانیان (سر تراشان) وغیره کسانی را که در جامعه از حیات عادی انسانی محروم بوده پشتیبانی کرده و همدردی نشان داده است. وی نشان داده که هدف از مبارزات او بجز خدمت بمردم چیزی دیگری نمیباشد. نمیدانم پنجشیریکه سالها بعد این دستگیر پنجشیری را بدست آورده است، میتواند چون او بدست آرد و جایش را پر کند.



من کلمات بالا را بصورت مطول به جهتی نوشتم که علاوه از اینکه جناب اکادمیسن پنجشیری را از طریق تلفونها و آثارش تا اندازه‌ی توان شناختم، در کنار آن بزرگان و دانشمندان دیگر چون جناب مهربان نویسنده‌ی والاگهر عبدالخالق بقایی پامیر زاد که مرد راستگوی و از چهره‌های شناخته شده می باشد، مقالات پر از کیفیت را در شأن او تحریر و بطبع رسانده است.

نگارنده این سطور، تقریباً یکسال پیش درباره‌ی کتاب پروفسور داکتر سید عبدالحکیم شرعی جوزجانی که تحت عنوان «تصوف و انسان» در چند صفحه تبصره نوشتم و واقعاً از این چپگراهای دانشی و فرهنگی بلند آوازه و گرمی جناب استاد پنجشیری باید از دل و جان تقدیر نمود و استاد شرعی جوزجانی از جمله نخبگان چپگراها و ضد کشتار آدمیزاد بود و حیف و صد افسوس است که این نوع شخصیت های با دانش که صاحب تألیفات زیاد و آثار ارزنده می باشند در گوشه های انزوا بسر ببرند.

این پنجشیری بزرگوار و آن شرعی جوزجانی عالیقدر زمانیکه از کار ماندند با جیب و کیسه خالی بودند و بودجه دولت و حق مردم غریب و بیچاره را نه بردند و نه هم دزدیدند. اکنون دستگیر پنجشیری با همه آرزوهای خدمت به میهن خود در انزوای غربت قرار دارد و طوریکه گفتیم آیا او و دوستانش چون استاد فضیلتمند شرعی جوزجانی با همه دانش و اندوخته های علمی و سیاسی شان نمیتوانستند منحیث مشاوران اعلی ریاست جمهوری و ده ها مقام دولتی را چون وزیر و قاضی القضاات و غیره کار و فعالیت نمایند.

این دستگیر پنجشیری و شرعی جوزجانی تنها نیستند که در غربت سرای بیگانه حیات بسر می برند و ثانیه شماری مینمایند، بلکه هزاران شخص عالیقدر از معمرین و سالمندان ما که باید در وطن می بودند و در ایام پیری شان اقارب، همسایه ها، همزمان، دوستان، اولادها و نواسه های شان در گرد شان حلقه می بستند و از تجارب و اندوخته های آنان می آموختند.

در خاتمه تبصره ها در این کتاب پر محتوا و گنجینه اسرار پنجشیر و پنجشیریان مکرراً عرض میگردد که بایست یک تعداد دانشمندان پنجشیری که در معنویات و تاریخ علاقمندی داشته باشند، کتاب را در سه جلد مختلف بخش و انکشاف بدهند و بنام خود جناب دستگیر پنجشیری تکمیل و بطبع برسانند.

در آخرین کلمات این مقاله باید گفت که حضرت پنجشیری از مدافعان سرسخت حقوق زن بوده و از آن طرفداری های زیادی نموده است. چه می شد که هدیه این کتاب زیبا را بنام خانم خود، مادر خود و یا یکی از زنان مبارز وطن سخاوتمندانه اهداء مینمود.

با احترام

دکتور عنایت الله شهرانی

بلومنگتن ، اندیانا

بیستم جنوری سال ۲۰۱۴ مسیحی

اقتباس از کتاب «تاریخ، فرهنگ و مبارزه مردم پنجشیر»

تألیف دستگیر پنجشیری، سال ۱۳۹۰هـ

### بازتاب پنجشیر در ادبیات فارسی دری

مردم آزاده میهن ما دارای سنن پر افتخار مبارزات عادلانه ملی آزادیخواهانه ضد استعماری، ضد نظامات کهن زمینداری، اربابی، قبیله سالاری و ضد استبدادی اند، سده بیست و دهه آغاز بیست و یک میراث‌های تاریخی و فرهنگی پر افتخاری برای نسل‌های امروز و فردای تمامی میهن پرستان افغانستان از جمله برای مردم آزادی دوست دره های پنجشیر بجای مانده است، در روند تمامی این رویدادهای تاریخی و فرهنگی بویژه در دوران مبارزات ملی ضد استعماری جنگ و مقاومت ملی و میهنی مردم افغانستان برای استرداد استقلال سیاسی (۱۹۱۹م) در جنگ‌های خونین غیر عادلانه میان تنظیم‌های بنیادگرا بهنگام مقاومت عادلانه ضد تجاوز حضور نفوذ و زور آزمایی‌های ابر قدرت‌ها، القاعده طالبان و واپسگرایان کشورهای همسایه خاور میانه عربی و به یک سخن در مبارزات ملی سیاسی و اجتماعی دوران تسلط استعمار و جنگ سرد و گرم در وصف دره های شهید پرور پنجشیر مبارزه و مقاومت عادلانه مردم و فرمانده پایگاه پنجشیر اشعار حماسی، ترانه های مردمی، آهنگ‌های شور انگیز، سناریوها، غننامه ها و پدیده های ادبی و میهنی بی شماری در سنگرهای آتشین نبرد، در داخل، در

زندان، در گوشه گوشه جهان بصورت آشکار و پنهان از سوی زنان و مردان سروده شده است ولی نام «پنجشیر» در دهه اول و دوم سده بیست برای نخستین بار در اشعار سید قاسم متخلص به قاسم بازتاب گسترده یافته است، مخمسهای «پنجشیر» و «ملک پنجشیر» از سروده های مشهور سید قاسم است. «ملک پنجشیر» برای نخستین بار بکوشش سید قاسم رشتیا از زبان بابہ غلام ساکن قریه کورابه پنجشیر ثبت و زیر عنوان «سیاح پنجشیر» در شماره (۱۰) سال هشتم و ماه جدی (۱۳۱۷هـ) مجله کابل طبع شده است. تاجیکه پدر پدرم روایت میکرد بابہ غلام به هنگام گفتگو با سید قاسم رشتیا بیش از صد سال عمر داشت ولی شناور پرتوانی بود و با وصف کبر سن از دریای پنجشیر عبور میتوانست و به ذهول حافظه گرفتار نشده بود، خوشخوانان و هنرمندان همه دره های پنجشیر در محافل شادی و جشنهای ملی و مذهبی این سروده های قاسم را با آب و تاب ویژه آهنگهای مردمی دیار ما بصورت دسته جمعی زمزمه میکنند.

این سروده های شور انگیز سرشار از وصف طبیعت زیبایی دره ها آب و رنگ زنده گی اجتماعی و خصلتهای مردم هر دره و روستای پنجشیر است، این اشعار مست و ترانه های مردمی قاسم به بیداری، غرور سالم ملی قومی مردم و شناخت ژرف هویت هر یکی از طایفه ها خیل و تبارها و جغرافیای پنجشیر مساعدت میکند، سروده های مردمی قاسم منابع سودمند و خوبی برای پژوهشهای توده شناسان، روانشناسان و ادبیات شناسان در سطح محلی ملی و بین المللی میباشد، مخمسی را که سید قاسم رشتیا نشر کرده است سی و سه بند است و

توسط استاد نیلاب رحیمی با دقت تصحیح، تحشیه، تعلیق و تنظیم و در کتابی مستقل طبع و نشر شده است. اینک آن مخمس «ملک پنجشیر» قاسم را در اینجا خدمت عزیزان خواننده تقدیم میداریم.

عجب ملک نمایان است پنجشیر مکان خوبرویان است پنجشیر  
 ز حد کوه لغمان است پنجشیر ز کوهستان پروان است پنجشیر  
 ز پائین تخت پریان<sup>(۱)</sup> است پنجشیر  
 بکوه قاف میماند جبالش به آب خضر میخندد زلالش  
 بین تو مردم صاحب جمالش بچشم یار میماند غزالش  
 چو رشک حور و غلمان است پنجشیر  
 چگونه شرح سازم من فضایش بهشت آساست دلکش باغهایش  
 شفا یابد مریضان از هوایش ز چشم بد نگهدارد خدایش  
 نظیر باغ رضوان است پنجشیر  
 شهان را نیز بر راهش گذار است بلی هر خشت او خاک مزار است  
 درخشان چشمه ها در وی هزار است بکهارش هزاران آبشار است  
 مقام پاکبازان است پنجشیر  
 بین دریای ناپیدا کنارش چمنها سبز طرف جویبارش  
 بیک قانون زمستان و بهارش بگل پهلو زند هر نیش خارش  
 که جوش گلعداران است پنجشیر

<sup>۱</sup> - پریان یکی از دهکده های بلند پنجشیر است.

زمستانش از این باعث بهار است      که هر یک مهوشی اندر کنار است  
 بزیر صندلی پهلوی یار است      بعشرت تا به هنگام بهار است  
 بهار اندر بهاران است پنجشیر

به گوشت شوربا میلی ندارند      پلو را چون ذغاره می‌شمارند  
 به تلخان و جواری عیش دارند      قناعت از پدر میراث دارند  
 عجب کامل مسلمان است پنجشیر

به زیر هر درختی سایه گستر      خرامان می‌رود خیل کبوتر  
 لب هر یک فزون از شهد و شکر      بقدر هر یک چو سرو است یا صنوبر  
 تو گویی ملک توران است پنجشیر

با آن اشجارهایی باردارش      با آن شیرین و شان گل‌عذارش  
 صنوبر قامتان بی شمارش      پریوش لعبتان پیکه دارش  
 مکان عشق بازان است پنجشیر

هوایش هیچ بیماری ندارد      مریضش با دوا کاری ندارد  
 بلی حاجت به عطاری ندارد      اگر چه شهر و بازاری ندارد  
 چو کشمیر و بدخشان است پنجشیر

لباس مردمش یکسر دو رنگ است      کمر پایان ز برزو همچو زنگ است  
 گریبان تگمه دار و پاچه تنگ است      بمردی هر یکی شیر و پلنگ است  
 ز غیرت شیر غران است پنجشیر<sup>(۱)</sup>

<sup>۱۱</sup> - مقام رادمردان است پنجشیر

دل خورد و کلان مایل بجنگ است      فـراز دوش ایرانی تفنگ است  
 بدست هر یکی چوب خدنگ است      در اول (داب) ایشان چوب و سنگ است

چو مرد روز میـدان است پنجشیر

تمامش تاجیک و شیرین زبانان      سراپا خوش کلام و عشق ورزان  
 چو بلبل هریکی مست و خوش الحان      همه مایل به مهر ماهرویان

مکان مهربانان است پنجشیر

به عهد خسروی غازی دوران      ضیاء ملت والدین عبدالرحمن  
 ز پنجشیر است فتح کافرستان      هزاره بامیان و تارزگان

چو شیر اندر نیستان است پنجشیر

به آناوه است خوبان گل اندام      همه زنجیر مویان شکر فام  
 پری پیکر بتان چشم بادام      به اندک التفاتی کی شود رام

مقام باده نوشان است پنجشیر

بیا بین پارشار و شو فـه اش را      همان مهوش بتان تحفه اش را  
 همان فرزانه خوبان مهش را      سمن بویان لیلی شیوه اش را

نگارستان خوبان است پنجشیر

رخه باشد سرآمد سرزمینش      کچاری خانه و حاکم نشینش  
 خرد صـدبار گوید آفرینش      بمردمهای بکشاده جبینش

زیارتگاه خلقان است پنجشیر

پیاوشت است ملک نیک بنیاد در آنجا هست شخص صاحب ارشاد  
 فقیه و فاضل نامش خداداد ز حکمت بر فلاطون است استاد  
 دیرستان عرفان است پنجشیر

ز پاراخ و فروبل تالغانه ز تولخه تا به مالیه شوروانه  
 ز حد منجهور حور خانه بین تو گلرخان بیکرانه  
 تو گویی سنبلستان است پنجشیر

به سر سودای بازارک زمین است که آنجا نیز جای آفرین است  
 جوانانش عجائب نازنین است زن و دختر سراسر مه جبین است  
 سرای مه جبینان است پنجشیر

حیات خضر اگر خواهی سفر کن لب دریای پارنده گذر کن  
 بنوش آب و بتانش را نظر کن ز عشق مهوشان جان را خبر کن  
 بهارستان خوبان است پنجشیر

گذر کن در حد میدان شاهی به تابستان به هنگام پگاهی  
 بین سر کرده گان در پارسایی سر سجاده با دست دعایی  
 چو شکر در نیستان است پنجشیر

ملسپه نیز در خوبان حساب است در آنجا مسجدی بهر ثواب است  
 بنای خواجه یی قطب تگاب است درخشان چشمه اش چون آفتاب است  
 بلی جوئیای سبحان است پنجشیر



یکی قریه است نامش آستانه      پری خانه است در روی زمانه  
 ز باغ خلد باشد یک نشانه      در این عشرت سرای شادمانه

گلستان در گلستان است پنجشیر

خوانین زاده گان اولاد نوروز      دلاور مردمان عشرت اندوز  
 سخن طبع اند خوش خلق و دل افروز      به عزم خویش منصور اند و فیروز

شجاعت پیشه خلقان است پنجشیر

فراز کوتل الله اکبر      یکی کوهی کشیده بر فلک سر  
 تماشگاه خوبان صنوبر      رود آنجا پیایی خیل دختر

فزون از ملک ایران است پنجشیر

محبت پیشه خلقان خیل در خیل      سمن بویان مهوش ذیل در ذیل  
 زن و دختر در آنجا میرود سیل      یکایک با حریش میکند میل

بساط عیش یاران است پنجشیر

وزان از هر طرف باد بهاری      دل عاشق چو شیران شکاری  
 به معشوقان خود در رازداری      گهی خندان و گه گریان و زاری

چو بزم خوبرویان است پنجشیر

بین تا سرحد دره هزاره      عجایب مردمان خوش قواره  
 به قد هر یک چنار است یا مناره      ولیکن اندکی بینی نداره

چه گونه گونه خلقان است پنجشیر

جوان خوب ز ملک دره باشد      لباس شان ز پشم بره باشد

کسی تاجیک کسی هزاره باشد      پلنگ از دست شان بیچاره باشد

سر کوتل نمایان است پنجشیر

بکن اوصاف پشغور گلستان      تمام مردمش خوشرو و خوشخوان

که زیب آندیار است شاه بدل خان      شجاع و پر دل و مرد سخندان

عجب کامل سخندان است پنجشیر

سد خنج است ملک نیک فرجام      دو شیر نر بود میر بیک و سه قام

خوش الفت مردمان عشرت انجام      دلاور، سرکش و تند و دلارام

چه جایی نیک بختان است پنجشیر

نگویم خنج بل شهر خجند است      بتان خلخ از وی ریشخند است

سمرقند ار نباشد پر ز قند است      دل شکر ز وی صد جای بند است

نگارستان ایران است پنجشیر<sup>(۱)</sup>

---

<sup>۱</sup> - چو شیراز و صفاهان است پنجشیر

ز حد قلعه ناظر احمد بیگ      از آنجا تا به حد عبدالله بیگ

بقا و عبدالله گویند شان نیک      دو اژدر بر فراز تپه ریگ

چو بینی رستمستان است پنجشیر

سفید چهری پلنگ تیز چنگ است      بخشکی شیر و در دریا نهنگ است

همه با سایه های خود بجنگ است      تاماش صاحب ناموس و ننگ است

سزای دادشاهان است پنجشیر

تمامی هفت هزار خانه است پنجشیر      بمابینش دو-سه فرقه پری چهر

اول آناوه دوم شوفه سرتیر      به عشق آستانه میشوی سیر

چو کوه قاف و توران است پنجشیر

بیا «قاسم» رها کن نکته دانی      گذر از لذت دنیای فانی

به دنیا کس نمانده جاودانی      سفر از خود بکن تا میتوانی

مشو غافل که خوبان است پنجشیر



## درد دل

چیست راز کامیابی و مراد

اتحاد است اتحاد است اتحاد

بعد از مکالمه با محترم اکادمیسن پنجشیری درباره ترقی و تعالی مردم افغانستان به این نتیجه رسیدیم که یگانه راه کامیابی در کشور ما داشتن یک اتحاد محکم در بین اقوام میباشد، واقعاً عملاً دیده شد که علت اصلی ناکامی ملیت ها همانا بی اتفاقی و اختلافات بین آنان میباشد.

اکادمیسن دستگیر پنجشیری یکی از دانشمندان شهیر کشور و از چپگرایان وقت میباشد که بعد از گذشت سالهای تحصیل، ادیب خوش قلم و شاعر شیوا بیان شد و در ضمن در قسمت سیاست و سیاست بازیها با گروه طرفداران سوسیالیزم که معمولاً ایشان را چپگرا و یا خلقی ها و پرچمی ها می نامیدند محشور گشت و در میان آن حلقات بسیار بزودی سر بر آورد و درخشش او روز بروز منحصیث طرفدار کمونیزم در میان مردم چه کمونست و چه ضد آن رژیم شهرت زیاد پیدا کرد. وی بمقامات بلند و وزارتها رسید و در معارف و کارهای عمرانی فعالیت های زیادی کرد و بالاخره از دست همرزمان خود بزندان فرستاده شد و از آن بعد در قاره امریکا منحصیث پناهنده قرار گرفت که در آنجا با داشتن سن پیشرفته دست به تألیفات زده کتابهای زیادی را برشته تحریر

درآورد، وی مرد آزاده فرهیخته و بی تعصب و طرفدار خدمت بجامعه است و همیشه در آرزوی رفاه و آرامی مردم وطن می‌باشد.

اتفاقاً بعد از اینکه کتاب «تاریخ، فرهنگ و مبارزه مردم پنجشیر» بقلم آقای پنجشیری را بدست آوردم آنرا خوانده و به تأیید آن مقاله مطولی را نوشته و بشکل قلمی تکثیر نموده و چند کاپی آنرا بکابل فرستادم و یادآور شدم که یک کاپی آن مقاله را بیکی از پروفیسوران دانشمند و شهیر که از پنجشیر می‌باشد برسانند و پیشنهاد کنند که آنرا در یکی از نشرات بچاپ برسانند. دانشمند مذکور بعد از مطالعه گفته بود که متن خوب است و فهرست مآخذ و سرچشمه ها را باید میداشت که ندارد ورنه بزودی بچاپ میرسانیدم.

اگرچه نوشته این نگارنده از روی حافظه با مقابله به اصل کتاب بود چونکه در یک مقاله تنها اشاره های کوچک به منابع می‌گردد که آن همه مراعات شده بود ولی گفتار آن دانشمند نیز بی معنی نبود و اینک نه تنها ریفرنس داده شد بعضی کتب دیگر نیز بمقابله گرفته شد از آن جمله کتابی را بدست آوردم به عنوان «پنجشیر سرزمین مرد خیز» که دو نفر از تاجیکستانیان بنام های حکیم قربانوف باختری و غائب اوف آنرا نوشته بودند.

چون کتاب را خواندم یک فصل آن که در باره حیات رزمی و سیاسی شهید احمد شاه مسعود بود که با احساس پاک درباره حیات و مرگ وی نوشته بودند و لازم بود آن فصل در رساله مستقل و دور از مسایل تفرقه اندازی و دشمنی بین دو ملیت برادر تورک و تاجیک بچاپ میرسید و موضوعات نفاق

افگنی بین دو برادر تورک و تاجیک در میان نمی آمد. متأسفانه در اوایل و اواخر کتاب مفاهیمی را داشت که هرگز نمیخواستم که دوستان و برادران تاجیک زبان به این زشتی بر علیه ملیت بزرگی چون تورکان بدینی ها و دشمنی ها نشان بدهند.

نوشته این دو نفر شخصیت های تاجیکی قربانوف و غائب اف که نام های شان هر دو پسوند روسی داشت بنام «پنجشیر سرزمین مرد خیز» مرا به تعجب انداخت و بیادم آمد که سالها پیش یک داستانی را در قسمت مردم افغانستان شنیده بودم و میتواند هم بجواب این دو نویسنده تاجیکستانی و نیز جهت میانجیگری بین دو برادر تاریخ تورک و تاجیک شود آنرا برشته تحریر در آورم، این داستان، داستان حقیقی است و میتوان از آن افکار بشری برادری، دوستی، همزیستی و همسایه گی نیک را بدست آورد.

سالها پیش یک جوان از وطنداران کابلی ما چانس دریافت تحصیل را در امریکا در مسلک پیلوتی بدست می آورد، چون به امریکا میرود، با یک جوان انگلیسی در فاکولته هوانوردی همصنف میشود این هر دو تقریباً شش سال و چند ماه را با هم یکجا تحصیل میکنند و دوستان بسیار صمیمی و نزدیک بهمديگر میگردند تا که دوران تحصیل شان پایان می رسد.

جوان انگلیسی چند ماه پیشتر از جوان افغانستانی به انگلستان میرود هر دو باهم چنین وعده میکنند که وقتی که جوان افغانی بوطن برمیگردد، در بازگشت به لندن رفته چند روز را با دوست و رفیقش در خانه شان سپری نماید همانطور هم

میشود و بعداً جوان افغانی به لندن می‌رود و در آنجا چندین روز را با قصه‌های گذشته که در امریکا باهم داشتند و رفتن به بیرون وقت خویش را یکجا می‌گذرانند در همین جریان در یکی از روزها که در خانه بودند جوان انگلیسی دروازه کتابخانه پدرش را می‌کشد در این کتابخانه کتابهای زیادی وجود داشت، جوان انگلیسی برای جوان کابلی می‌گوید که زیاده‌تر این کتاب‌ها و یادداشت‌ها درباره افغانستان می‌باشد. و درباره مردم افغانستان و سرگذشت آنان و همچنان در باره هندوستان که پاکستان هم جز آن کشور بود نوشته شده است. با دیدن این کتابخانه جوان افغانی علاقمند به مطالعه کتابها آن میشود ولی جوان انگلیس که با جوان کابلی صمیمیت داشت برایش می‌گوید: خواندن این همه کتابها و یادداشت‌ها وقت زیاد ضرورت دارد، از آن سبب برایت خلاصه و نتیجه آنرا می‌گویم، وی برایش چنین توضیح میدهد:

یک موضوع بسیار مهم که درین کتاب‌ها دیده میشود اینست که مکرراً نوشته شده و ثابت ساخته شده که مردم شما به بسیار آسانی می‌توانند خریده و گرو گرفته شوند، گویا اینکه پول بالای شان اثر بسیار عمیق و مهم دارد و انگلیس‌ها از طریق دادن پول هرچه خواستند ازین نقطه ضعف مردم شما استفاده‌های اعظمی کردند و در مسایل سیاسی به اهداف خود به آسانی کامیاب شدند و نتیجه و حاصل لازم بدست آوردند.

افزون بر پول مردم ما از طریق تفرقه اندازی مفاد زیادی را بدست آوردند تا زمانیکه این راه را نیافته بودند، حکومت کردن بر مردم شما مشکلات زیادی را

به بار می‌آورد، ولی تفرقه اندازی در میان یک قوم با قوم دیگر و تولید بی‌اتفاقی برای انگلیس‌ها کار را بسیار آسان ساخت، گویا اینکه تفرقه بیانداز و حکومت کن، فلسفه‌ی بی‌بود که انگلیس‌ها از آن بهره‌کافی گرفتند.

جوان لندنی به جوان کابلی از روی اخلاص و نهایت صمیمیت این حربه و روش را که نتیجه‌ی ارزیابی انگلیس‌ها در طول سالها بود ارائه نمود.

جوان کابلی که تا کنون درباره‌ی سیاست و سیاست‌ها و بازی‌های بین‌المللی چندان توجه نکرده بود، یکدم به فکر عمیق فرو میرود که تفرقه اندازی و وارد کردن بی‌اتفاقی در میان جوامع بدتر از زهر کشنده است و باشنده‌گان مناطق که دارای چندین قوم می‌باشند، دایم بجای اینکه یک زنده‌گی و همزیستی مسالمت‌آمیز و مشترک و خوش داشته باشند روزگار شان در زد و خورد و کشتن و قتل و قتل یکدیگر سپری میشود. در کتاب پنجشیر... آمده «ساکنانش از اقوام مختلف تشکیل گردیده و از همین سبب در بین شان دشمنی و بدبینی و حتی کشتار رایج است». (ص ۱۳)

جمله‌ی بالا از گفته‌های یاقوت حموی می‌باشد، خواننده خود قضاوت خواهد کرد که وقتی که در میان مردم پنجشیر اینقدر اختلافاتی باشد که باهم متحد نمی‌باشند آیا برای کسانی که از بیرون می‌آیند و آنان به جنگ و یا بدبینی با تورکان تشویق مینمایند، مردم بیچاره‌ی پنجشیر پس چطور با آرامش و خوشی حیات بسر ببرند، چنانچه که خود تاجیک‌های تاجیکستان را روسها برعلیه



تورکان تحریک کردند و کسی چه میداند که روسها چقدرها تورکان را بر ضد تاجیکان تحریک کرده باشد.

روی این برهان و هزار دلیل دیگر باید گفته شود نفاق افگنی و جنگ اندازی و تحریک های منافقانه در هیچ حالت بین همه انسانها درست نیست خصوصاً برادران همسایه، خون شریک و پلوان شریک که دارای تاریخ مشترک بوده و بیش از نود درصد باهم مخلوط شده و خون های شان حتی از طریق «دی. ان. ای» مشترک ثابت شده است، از کارهای ناشایسته و ناجایز میباشد.

داستان جوان کابلی و جوان لندنی در حقیقت یک پند و نصیحت است برای مردمی که تفرقه می اندازند و خود و دیگران را عمداً و قصداً به مشکلات زنده گی مبتلا می سازند، کتاب «پنجشیر...» بجای اینکه مردم شریف، نجیب و ضمناً قهرمان پنجشیر را در راه صلح و آرامش حیاتی راهنمایی نمایند، آنان را با برادران هموطن شان مخصوصاً تورکان دشمن میسازد، از همین جا است که تاجیکستان یکی از غریب ترین ممالک جهان است چونکه یک تعداد شان بجای اینکه بجامعه شریف و محتاج تاجیکستان کار نمایند حتی بخارج از تاجیکستان رفته و فتنه انگیزی مینمایند.

امید است آقایون قربانوف و غائب اوف بمطالعه تاریخ آشنا باشند و بخوانند دوران امیر تیمور، بابرشاه، سلطان حسین بایقرا و غیره را، همچنان بخوانند پندنامه بابرشاه را به فرزندش همایون که خلاصه گفتارش همان است که باید رعیت پرور باشد نه اینکه باشنده گان اصلی کشور شان را به نامهای گوناگون و بهانه

های رنگارنگ شیطانی و اهریمنی از وطن و جای شان بزور بیرون کشیده و آواره سازند.

این نگارنده که نه زعیم می باشم و نه سیاستمدار، ولی تا جائیکه تصور مینمایم نخواهد کسی را پیدا کرد که برابر من در تاجیکی مخصوصاً در ادب تاجیکی چه در افغانستان و چه در تاجیکستان خدمت کرده باشد، درحالیکه اصلیت تاجیکی ندارم.

اینکه آقایون قربانوف و غائب اوف که هنوز رسم روسها را که هفتاد سال بر سر شان حکم راندند فراموش نکرده و با افتخار تمام در آخر نام شان واژه «اوف» را می آورند، مینویسند که کوچ کردن مردم سمرقند به دره پنجشیر بخاطر آزار مردم و فشار بر تاجیکان بوده است، این یک عقیده نادرست و ناپاک و غیر عادلانه میباشد، چونکه زعمای تورک در تورکستان دایم بزبان فارسی سخن میگفتند و در حکومت های فسیح شان بفارسی تعلیم داده میشد.

جناب احسان یار شاطر از فارسی دوستان بزرگ و علمای سترگ ایران در مقاله «راز بقای فارسی» میگوید که هزار سال تورکان بر ایران حکم راندند ولی فارسی را نه تنها از بین نبردند بلکه تقویه و احیاء هم بخشیدند.

مشکل دیگر فتنه انگیزان طوریکه گفته آمد کم معلوماتی شان در تاریخ است، امیر تیمور که بوقت خود تقریباً نیم دنیا را تصرف کرده بود در یکی از شهرهای ایران که توسط او مفتوح شده بود در کتاب «منم تیمور جهانکشا» به ترجمه ذبیح الله منصوری آورده شده که آنان به یک قسم تاجیکی سخن

میگویند که حتی دیگر تاجیکان چون من (تیمور) از گفتار شان مفهوم گرفته نمیتوانم. و امیر تیمور از شهر سبز است و آنجا تاجیکان حیات بسر می برند و در زمان امپراتوری و شهنشاهی تیمور آنان هزار مرتبه مصئون و آرام حیات بسر میبردند و ضرور نیست پیشرفت زبان فارسی را در اینجا بدوران حکومت سلطان محمود کبیر، سلجوقیان با عظمت، تیموریان با فرهنگ در هند و هرات بیاوریم. زیرا وقتیکه آنان بفارسی اهمیت زیاد قایل میشدند چه اتفاقی می افتاده، فارسی زبانان را از وطن شان خارج و فراری بنمایند؟

در صفحه دوم کتاب «پنجشیر...» آمده: «در مجموع نشان میدهند که شکل گذراندن مراسم مذکور میان پنجشیریان و سمرقندیان مشترک میباشد»، این گفته ها نیز قابل تبصره میباشد، بخاطریکه مراسم در میان تورک و تاجیک از هزاران سال باینطرف یکسان است، به این گفته بسیار بی معنی آقایون حیران می مانم که چطور بدون تحقیق به این قسم گفتار هوایی و بی جای پرداخته اند، شما بروید به تورکستان، بروید به بدخشان، بروید در ساحة تورکستان افغانستان که هیچ تفاوتی در مراسم بین تورک و تاجیک موجود نیست و همه یکسان می باشد، بجز از تفاوت های بسیار خورد که آن تفاوت یا در میان دو خانواده تورک و یا تاجیک هم دیده میشود و در حقیقت در شمار تفاوت هم نمی آیند.

آقایون قربانوف و غائب اوف گاهی در نعل میزنند و گاهی هم در میخ، یکباره از تاجیکان سمرقندی طرفداری مینمایند و آنانرا تاجیکان اصیل سمرقند میدانند ولی در صفحه هفتاد از زبان پنجشیریان بگفته خودشان گویا مهاجر گفته

اند: «اصل مان از خواجهگان دهیید سمرقند میباشد»، یعنی دهیید به گفته‌شان وطن خالص تاجیکان نبوده بلکه اعراب هم بوده و میگویند که مؤلفان هم سعی میدارند که پنجشیریان سمرقندی را از خواجهگان ثابت نمایند، پس جنابان قربانوف و غائب اوف درینجا ثابت نمودند که آن سمرقندیان مهاجر پنجشیر عبارت از خواجهگان ویا اعراب سمرقندی اند، گویا در دهیید هم عرب و هم تاجیک وجود داشته و تورک اصلاً در آنجای نبوده است. از این قبیل جملات مغشوش کننده در کتاب فراوان است، مثلیکه در صفحه (۶۳) آورده اند: «خوانین و معززین تاواخ، سنگینه بازارک پنجشیر خودشان میگویند که خواجه زاده گان و از اولاده جناب خواجه عیدالله هستیم».

در تواریخ خوانده و شنیده ایم که سادات کرام، خواجه گان و میرها و ایشانان مطابق میل خود در هر دیار میرفتند تا موقف پیری و کلانی و رهبریت دینی را بدست بیاورند و شاید بگفته‌هر دو آقا پنجشیریان سمرقندی خواجهگان باشند که جهت اخذ موقف بدیار ویا در کنار کوهپایه های پنجشیر تشریف آورده باشند و با این محاسبه تورکان آنان را از سمرقند نرانده باشند چونکه تورکان و تاجیکان در طول تاریخ دارای حیات مشترک بوده اند و امیر تیمور عمداً و قصداً اسیران ایرانی را به سمرقند می آورد تا نفوس آنان زیاد شود و ایشان سمرقند را شهر صنعتی بسازند.

توصیه دوستانه این نگارنده به آقایون قربانوف و غائب اول اینست که در دوست داشتن تاجیک و ملیت تاجیک به آنان هیچ کس نمیتواند ایراد بگیرد و

تعرض نماید چونکه حق مشروع آنان است که ملت و مردم خود را به قیمت جان دوست داشته باشند، ولی این حق برای شان داده نمی شود که تا بدیگران تعرض نمایند و پای از گلیم خود بیرون نهند. و هرچه بزبان شان شاید بیاید به توصیه بیگانه گان در حق تورکان و دیگر زیستمدان کشور ما بگویند.

طور مثال این جمله ناجوانمردانه و کاملاً دروغ خود را با خیره گی تمام چنین می آورند: «سبب اساسی مهاجرت مردم از دهبید و میانکال و سمرقند هجوم ها و غارت های بیگانگان (ترکان) بوده است، (ص ۸۶ پنجشیر...)»، همچنان در قسمت آق دریا و قره دریا و ده ها جای دیگر دلایل و دروغ هایی را آورده اند. اگرچه شادروان غفوروف زیر عنوان «تاجیکان» به امر ستالین کتابی را نوشته و زیاده شکل یک طرفه تهیه شده چونکه در سرزمین تورکستان تورک و تاجیک زندگانی دارند و تاریخ شان باید مشترک باشد، اما گاهگاهی که موضوع حفریات می آید و اسماء و نشانه های قدیم تورکان در میان می آید وجدانش را با گفته های واقعی پاک میسازد، همچنان در کتاب «اتنوگیز تاجیکان» که توسط علمای تاجیکستان نوشته شده و قتیکه قدامت تاریخی را از روی ابدات و حفریات توضیح میدارند، قدامت زنده گانی تورکان را در تورکستان به هزاران سال ثابت می سازند.

در کتاب «پنجشیر...» گاهگاهی کلمه «خراسان بزرگ» آمده و یکی از ایرانیان کتابی را بنام «خراسان بزرگ» تألیف نموده که نیم شرق را ایرانی و شامل خراسان ساخته است، کسانیکه مطالعات تاریخی دارند میدانند که هرات

باستان و نیشاپور، مشهد (توس) و بلخ چهار شهر عمده خراسان میباشند و خراسان هم بمعنی آفتاب برآمد قسمیکه در مثنوی ویس و رامین فخرالدین گرگانی آمده است (خراسان آن بود کز وی خور آید) مربوط خراسان است، در سابق ممالک و مناطق بنام زعما و حکام یاد میگردید، مثلاً میگفتند ملک غزنی یا ملک سلطان محمود، مثلاً مملکتی بنام تیمور وجود نداشت با آنکه مناطق بزرگ مربوط او بود.

درین باره برادران ایرانی مبالغات زیاد مینمایند، از بسکه مبالغات زیاد نموده یکتعداد مردم حق بین از خواندن و شنیدن آنقدر مبالغات خسته شده اند، چنانچه یک شاعر شهیر افغانستان که اصلیت تاجیکی دارد از مبالغات مردم با فرهنگ ایران شکایتها دارد، اگرچه در کتاب «سلطان محمود غزنوی» شعر را مکمل آورده ایم، ولی درینجا بطور نمونه سه بیت را می آوریم:

درین دنیای بی پایان که شیخ و شاب ایرانیست  
 هر آنچه هست در این عالم اسباب ایرانیست  
 به چشم کم مبین این افتخارات و فخامت را  
 به هر پیمانہ یی تا می کند ایجاب ایرانیست  
 شنیدم مرد دانایی همی گفت این حقیقت را  
 که پیغمبر ز اصل و ذریه و انساب ایرانیست

«نسیم اسیر»

در میان بشر معمولاً همسایه ها از هر نگاه خاصیتاً اسلامیت باهم نزدیکی هایی دارند و خداوند مردم تورک و تاجیک را از قدیم باهم نزدیک ساخته و باید ما آن نعمت الهی را احترام و نگهداری نمائیم.

در اول چنان فکر میشد که این نویسنده گان تاجیکستانی بنام قربانوف و غائب اوف باید سفیران صلح و برادری باشند ولی نمیدانستیم که بخاطر علاوه کردن یک مصیبت گنده و نفاق افگنی آمده اند و آنهم در کتابیکه زنده گینامه و کارکردهای شهید احمد شاه مسعود معرفی شده و میتواندست کتاب «آمر صاحب احمد شاه مسعود» مستقل بنام خودش چاپ میشد و در کنار موضوعات اختلاف اندازی ها نمی آمد، چنانچه دانشمندان چون جناب استاد حفیظ منصور و آقای شمس الحق آریانفر کتابهای مستقل می نوشند و روح او را خوش نگهداشتند.

در متن کتاب «پنجشیر...» بخوبی دانسته نشد که این دو نویسنده تاجیک قربانوف و غائب اوف حساسیت شان را تنها بر تورکان نشان داده اند و یا اینکه در دل با دیگر مردمان چون روسها ناسازگاری دارند، ولی دور نمیرویم شاید جواب این سوال را پسوند های نامهای شان «اوف-اوف» برساند، این نویسنده گان استعمار کشتار روسها را در خاک تورکستان بشمول تاجیکستان که جز آن بود در نظر نگرفته اند، اگرچه تاجیکستان در آن زمان از پیکر تورکستان جدا نشده بود و بعد از جدا سازی دوشنبه را استالین نظر داد و نامش را به «استالین آباد» مبدل نمایند.

اما مردم اوزبیکستان و تاجیکستان هنوز هم ندانسته اند که همان مقوله (نفاق افکن و حکومت کن) را بر سر شان تطبیق نموده و کتاب آقایان هم به سیاق و یا فرمان همان فلسفه بصورت شعوری و یا غیر شعوری نوشته شده است.

در جماعت دست توفیق خداست  
این سخن بی شک حدیث مصطفاست  
چیست راز کامیابی و مراد  
اتحاد است، اتحاد است، اتحاد

اکنون تاجیکان زیادی در اوزبیکستان بسر میبرند و تورکان زیادی هم در تاجیکستان زنده گی مینمایند و جنگ اندازان در میان این اقوام معصوم و پاک خیانت کاران بین المللی بشمار می روند.

مردم پنجشیر که واقعاً میتوان آنان را قهرمان خواند، قدامت تاریخی دارند، به عقیده این نگارنده چون پنجشیر یک جای امن و محفوظ در تاریخ بشمار میرفت، از آن سبب یکتعداد مردم بخاطر آسوده گی حیات به آنجا رفته باشند و چنانچه که میبینیم پنجشیریان از اقوام مختلف تشکیل شده اند و اکنون همه تاجیک میباشند.

در سوانح اکادمیسن دستگیر پنجشیری میخوانیم که وی یک شاعر تاجیک تبار است که شعر را بسیار زیبا میسراید و حقایق را نیز برملا میسازد، اینک یک رباعی بسیار موزون و پر معنی اورا بدین شکل میخوانیم:



از قریهٔ قابضان پنجشیر منم      از دیدن رنج آدمی سیر منم  
آزاده ام، غلام دنیا نشوم      یار قلم و کتاب و شمشیر منم

مصرع اول رباعی بالا بخوبی میرساند که پنجشیریان در آغاز بشکل مهاجم آمده اند و نه مهاجر از دست تورکان، بلکه بخاطر اینکه پنجشیر در آغاز که جمعیت بسیار کم بود در زندگی نهایت درجه خوب و جای امن بشمار می آمد و کلمهٔ «قابضان» بجز از تصرف کننده گان و حمله آوران معنی دیگر را نمیدهد.

چون پنجشیر با تناسب نفوس در سده های اخیر خوردی میکرد از آن رو بمرور ایام در شهرهای دیگر صفحات شمال کوچ کرده و جای برای پیشبرد حیات شان یافته اند.

چنانچه میدانیم که ولایت بامیان نیز جای تنگ و خورد میباشد و بمانند پنجشیر در میان کوهها قرار دارد، در آنجا در طرف شرق شهر بامیان قومی میباشند که آنان را قوم گل محمد مینامند که شاید همزمان با قوم بلخیان ویا بعد از آن از منطقهٔ پنجشیر برآمده و در آنجا متوطن شده باشند، از کتاب «بامیان» تألیف بسم الله بامیانی چنین مفهوم بدست می آوریم: «در پنج کیلومتری شهر بامیان مردم از پنجشیر آمده اند که بنام های پایه پاتک، پایه کوکک و پایه بیگک یاد میشوند». (ص ۶۸، بامیان)

و شاید هم کلمهٔ «بیگک» از همان کلمهٔ تورکی «بیگ» یا «بیک» گرفته شده باشد.

## چرا کمونیزم در افغانستان:

جواب این سوال را در صدها مقاله و کتابها خوانده ایم، درینجا نیاز به شرح و بست نیست، فقط چند کلمه و چند جمله به عرض میرسد.

شادروان علامه خلیل الله خلیلی که به اصطلاح وطن آب و نان پنجشیر را زیاد خورده و خود از جایی میباشد که پیوست و پیوند به پنجشیر و پنجشیریان دارد، در کتاب «یادداشت های استاد خلیل الله خلیلی طی مکالمه با دخترش ماری» نام کسی را که بصورت مخفی با روسها کار میکرد توضیح نمیدهد، ولی هرکسی اگر نوشته استاد را بخواند میداند که آن شخص کیست، استاد بصراحت و تأکید دقیق اشارات دارد و میگوید که وی آب روس را خورده است و پشتوانه اش روسها میباشد.

نور محمد تره کی نیز از فعالان و ارتباط خاص با آن شخص سرمایه دار و با قدرت داشت، از آن است فعالیت های کمونست سازی بشکل بسیار جدی جریان پیدا میکند. تبلیغات مجالس خصوصی نوشته ها افکار بسی روشنفکران را تغییر میدهد، جوانانیکه از حکومت های کهنه و فرسوده و تک فردی و تک فامیلی به ستوه آمده بودند و جوانانیکه میخواستند افغانستان در قطار ممالک پیشرفته قرار بگیرد، با دل پاک حرکت کمونیزم را استقبال مینمودند.

بهر شکلی که بوده درین جا یک موضوع بسیار مهمی را می آوریم که برای نفوذ روسها در افغانستان بسیار مؤثر واقع شده است. من شخصاً که نگارنده این سطور میباشم ابداً طرفدار کمونست ها نبودم و از اول تا به آخر مخالف بودم و

این گفتار من تقدیر و تمجید از کمونست‌ها نمیباشد اما بسی کسان بودند راه خود را داشتند و بی آلاشانه در فعالیت بودند.

یکی از کارهای فرهنگی و عرفانی این نگارنده در کنار تاریخ و هنر و تعلیم و تربیه و ادبیات عبارت از زنده ساختن نامهای شخصیت‌های فرهنگی افغانسان است و حتی در دور دست‌ها و خارج افغانستان هم بوده چونکه در تواریخ بجز از چند شخصیت‌های محدود دیگر کسان را در کتب ندیده و نخوانده ایم و هزاران شخصیت‌های بزرگ علمی بی نام و نشان رفته اند.

بنأ سعی نمودم تا کسانی را که کتابها نوشته و بخدمت واقعی مردم بودند و در تاریخ افغانستان در قطار فرهنگیان بشمار می آمدند تا حد توان درباره شان نوشته کرده و بطبع برسانم.

جناب اکادمیسن دستگیر پنجشیری که در قطار فرهنگیان نخبه و زبده بشمار می آید، در زمان خدمتش در کشور عزیزمان کارهای خوبی را انجام داده بود که این رساله را بنام او تهیه داشتم، چونکه کتاب‌ها و مقالات او و کارهای بنیادی هنگام وزارتش در معارف و فواید عامه دلیل خوبی بر مدعای ماست.

هم اکنون اکادمیسن دستگیر پنجشیری و نگارنده این سطور و صدها و هزاران و ملیون‌های دیگر از حیات در دامان پاک و زیبای وطن دوست داشتنی یا افغانستان محروم و بدیار بیگانگان بسر میبریم و می بینیم و میشنویم که آن همه غربت زده گان از طریق روان‌ها و یا زبانها ناله دارند و فریادها بر میدارند و میگویند:

گوسفندی برد این گرگ مزور همه روز  
گوسفندان دیگر خیره در او می نگرند

البته تقدیر و قسمت ازلی بود که در افغانستان فجایع آمد، بوقت پادشاهی محمد ظاهرشاه خان زیادی از مردم میگفتند که وی پادشاهی است که مارا توسط پنبه گردن میبرد اگرچه آرام بسر میردیم ولی نمیدانستیم که در آینده مملکت و مردم چه پروگرام داشته و به بیداری مردم و جامعه ما چه فعالیت هایی را انجام داده است، پدرش را یک جوان هزاره بقتل رسانید و عمویش را جوانی از کابل بکشت، از آن رو مشکل است که دل او را به آسانی بخوانیم و بدانیم.

در وقت حکومت محمد داوود خان همه در حال اضطراب حیات بسر می بردیم و نمیدانستیم که آنچه را که میگوید آیا میتواند عملی نماید و یا خیر، به هر صورت بزرگترین خطری را که مردم احساس میکردند عبارت از نفوذ علنی و مخفی روسها بود، گویا با آنکه محمد داوود خان مرد کهن سال بشمار می آمد، ولی از نظر روسها هنوز وی از شهزاده گان مغرور و بی تجربه بود و میدانستند که وی به نیات درونی روسها و سیستم کمونیزم پی نبرده است و محمد داوود خان آنقدر در سیاست خام بوده که نمیدانسته کمونیزم ضد سردار و سردار بازی، ضد ملاک و ملک و خان وغیره است و فکر میکرد که با هوشیاری که دارد روسها را می تواند فریب بدهد ولی آن خواب بود و خیال.

در حقیقت سالهای زیادی میشد که روسها وسایل و راه های زیادی را می پالیدند که چطور و بکدام ذرایع در افغانستان مداخله و آنرا تصرف نمایند، پیش از اینکه محمد ظاهر شاه خان در سریر سلطنت قرار بگیرد در تواریخ زیاد خوانده ایم که بین دو رقیب بزرگ روس و انگلیس بر سر افغانستان کارها و فعالیت های زیاد سیاسی زیر و رو میگردید که در هیچ یک از آن مسایل کامیابی روسها نمیتوانست جامه عمل بپوشد.

بالاخره حربه دیگری را بوقت محمد ظاهر شاه خان دریافتند که واقعاً حربه کاری بود و میتوانستند بخوبی به هدف برسند. در سطور پائین متوجه شوید که آن راه به چه شکل بوده و بکدام صورت توانستند به آرزوی خود کامیاب گردند.

داکتر صاحب محمد حیدر خان یکی از استادان سابقه دار فاکولته حقوق و علوم سیاسی پوهنتون کابل که منحیث رئیس بسیار فعال و با کفایت پوهنتون کابل نیز کار کرده بود کتابی را بنام «افغانستان در قرن بیست» تألیف نموده و در آن از زبان شادروان سردار قتیل می آورد:

«گمان برده نمیشود که ماجرای سفیر فرانسه یک امر منحصر به فرد بوده باشد و خدا میداند که از «دولت مردان» کشور ما روسها به چه تعداد (در بند زلفش گرفتار کرده باشند)، در سال ۱۹۹۴م در کابل یک روز حین صحبت روانشاد عزیز الرحمن قتیل ضیایی که از سالیان دراز مأمور وزارت خارجه بود و با من از زمان متعلمی در لیسه استقلال آشنایی داشت چنین حکایت میکرد که

در یکی از سفرها هم رکاب ظاهرشاه بود، چند روز را در مسکو گذشتانیدیم و در همه دعوت‌ها شرکت داشتیم، در دعوت تودیع‌ی خروسچف از اعلیحضرت خواهش کرد تا قبل از موصلت بکابل چند روز را در بحیره بایکال که آب و هوای خیلی مطبوع دارد به استراحت پردازد، اعلیحضرت قبول کرد و از جمله همه هم‌رکابان تنها مرا با خود گرفت و ذریعه یک طیاره مخصوص و خیلی مجهز فردای آن شب بصوب منزل مطلوب رهسپار شدیم و چند ساعت بعد به آنجا رسیدیم. از میدان هوایی راساً مارا به سواحل بحیره بایکال انتقال دادند و در اینجاست که جان‌مطلب شروع می‌شود، برایم گفتند که من در یک هتل مقیم خواهم شد و پادشاه در کشتی استراحت خواهد نمود و صرف محافظان شوروی با او همراه خواهند بود. من ظاهراً قبول کردم اما چالاکی کرده خود را یکجا با اعلیحضرت تا عرشه سفینه رساندم، در آنجا خلاف انتظار چنان ماه رخان گل اندام با لباس‌های آب‌بازی به استقبال موکب شاهانه روی عرشه کشتی صف بسته بودند که از دیدن آنان عقل از سرم کوچ کرده بود، نفریکه راهنمایی می‌کرد دروازه سالون کشتی را باز کرد و (حضور) با دختران در آن ناپدید شدند، من مبهوت و بلا تکلیف ایستاده بودم که دفعتاً باز همان شخصی که قبلاً بمن هدایت داده بود دوباره پیدا شد و بعد از آنکه صاحب منصبی را که در مدخل سالون کشتی ایستاده بود چند مشت و لگد جانانه نثار کرد و با روسی که من نمی‌فهمیدم دشنام میداد و با نفرت و غضب زیاد طرف من آمد و گمانم که مرا هم چند دشنامی داده باشد، از ژست‌های نارضایتی معلوم میشد

که من نمی بایستی تا اینجا اعلیحضرت را همراهی میکردم و داخل کشتی میشدم و آن صحنه آخرین را شاهد می بودم، خلاصه مرا در یک هتل بردند و شب همان نفر که گمانم شخص مقتدر (ک. جی. بی) بوده باشد دوباره آمد و این بار از من هم مهمان نوازی نمود. هر روز بدیدن من می آمد و جویای احوالم میشد، تقریباً ده روز را در آن جا سپری کردیم». (ص ۲۰۹ و ۲۱۰، افغانستان در قرن بیست)

استاد داکتر حیدر بدوام جملات بالا چنین علاوه میکند: «نه تنها اتحاد شوروی آنزمان به چنین نوع اعمال در برابر زعمای کشورهای بیگانه جهت پیشبرد مفادشان متوسل میشدند بلکه همه دولت های بزرگ چنین اعمال را بارها انجام داده اند، چنانچه درباره جمال عبدالناصر یک مأمور (سی. آی. ای) گفته بود که مشکل همراه کولونل ناصر اینست که در او کدام نقطه ضعیف سراغ نمیشود». (ص ۲۱ همان کتاب)

نوشته استاد داکتر حیدر سند بزرگ و غیر قابل انکار میباشد که اعلیحضرت بعد از اینکه در دام (ک. جی. بی) از طریق گفته بالا می افتد و شاید هم از صحنه های عریان ده ها فلم گرفته شده باشند، دیگر روسها بمرام خود میرسند و کودتای محمد داوود خان هم شاید به این مسایل ارتباط داشته باشد.

یکبار ما حربه روسها را از این طریق درباره سوکارنو رئیس جمهور اندونیزیا شنیده بودیم وی با آنکه در دام روسها با اسناد فلم افتاده بود، ولی او با توافق

خصوصی همراهی سوهارتو مقام و نیز موقف خود را فدای آینده مردم اندونیزیا ساخت و هرگز تسلیم روسها نشد.

اینک با آوردن اسناد و معلومات که چطور ما در حلقه روسی افتیدیم واضح گردید که پیاده شدن کمونیزم در افغانستان یک ریشه طولانی داشت و تنها این چند نفر خلقی نبودند که کمونیزم را در افغانستان پیاده کنند و شاید آنان بخاطر عدالت و مساوات در اجتماع فعالیت میکردند.

شاه شجاع، شاه محمود، امیر دوست محمد، محمد افضل خان و محمد اعظم خان، امیر محمد یعقوب خان و امیر عبدالرحمن خان با فرزندش امیر حبیب الله خان فرمان برداران انگلیس بودند، امیر شیرعلی خان نمیدانست که با شیر باشد و یا با خرس، شاه امان الله بخاطر دشمنی شدید با انگلیس قریب بود که در دام روس بافتد ولی انگلیس ها به بسیار هوشیاری و زرنگی نادرشاه خان را در میدان آوردند که بتوانند سیاست انگلیس را در افغانستان دوباره پیاده بسازند.

اما زمانیکه ظاهر شاه خان بقدرت رسید، اینک چنان بدست روسها و در دام آنان افتاد که هرگز نتوانست سر را بلند کند و در ایتالیا بیچاره گی و آواره گی های ملتش را که «پادشاه سایه خدا» میگفتند بچشم سر دید، ولی از اینکه در دام بلا افتاده بود در هیچ محضری، در هیچ مجمع سیاسی دنیا نتوانست از آنان دفاع نماید، چونکه آبرویش را سالها پیش طوریکه گفته آمد بدست روسها قرار داده بود.



از آنست که روسها میدان را خالی دیدند، همه اعضای کابینه محمد داود خان که خودش اصلاً کمونست نبود از هر طریقی که بود از کمونستان و دوستان روس تشکیل گردید و (ک. جی. بی) به بسیار سرعت توانست هدفش را در افغانستان که عبارت از تسلط و پیاده کردن سیستم سوسیالیزم بود برآورده سازد.

اما تقدیر مردم بیچاره افغانستان چیز دیگری بود، روسها با همه آرزوهای که داشتند برباد شدند و آن ابرقدرت جهان مستعمرات خود را همه از دست داد و خود البته بیک مملکت کوچک باقی ماند.

مگر اینک باید حقایق گفته شود که در مقابل حرف حقیقت باید نه خلقی، نه پرچمی و نه اخوانی و نه افراطی مراعات شوند، بلکه راستی را باید بیان بداریم که براستی کمونستان و طرفداران روس، سر سپرده گان روس بودند و بر روسها و مداخله آنان بگفته ببرک کارمل «کشور بزرگ شوراها» افتخار داشتند، بازهم در آن دوره یکتعداد مردم عادی به اصطلاح غیر سرداران بمقامات بلند دولتی، چون سلطان علی کشتمند، دستگیر پنجشیری، سید عبدالحکیم شرعی جوزجانی، کریم میثاق و چندین شخصیت های دیگر بشمول یکتعداد پشتون های علاقمند به سوسیالیزم رسیدند و مشکلات تفوق طلبی و تبعیض نژادی، لسانی و یا سمتی کمتر احساس میگردید و البته این نظر من بخاطری آورده شد که باید حقیقت بیان میشد و این نگارنده هرگز به سوسیالیزم و خط کارمل و تره

کی نرفته بودم و نه میرفتم، همان وقتی بود که من و صدها هزار دیگر نیست و نابود شدند و ما بدیار غربت هجرت کردیم.

بدوران مجاهدین و یا به اصطلاح مردم اخوانی ها جنگ های داخلی در بین رهبرها بحدی شدت گرفت که بگفته دوستانم که در پاکستان هجرت نمودند میگفتند، هزار مرتبه به حکومت داکتر نجیب و بیشتر از او خوشتر بودند، نظر به اینکه بدوران به اصطلاح مجاهدین باشند.

دوران سیاه طالبان بدون تردید، قابلیت آنرا ندارد که باید توضیح گردد، چونکه آنان یک مشت جهال و بی خبر از همه سیاست های جهان بوده و پیرو (آی. اس. آی) پاکستان و چند اخوند نادان و متعصب آن مملکت بودند و هستند. اما بازهم باید کلمه «تقدیر و قسمت» را استعمال نمایم که هیچ کس نفس راحت بدوران کرزی و احمدزی نکشید و این رهبران چون دزدان با چراغ با همه تعلیم یافتگی، جهان دیده گی، افغانستان و مردم آنرا برباد دادند و آله دست بیگانگان و نفس های ضعیف خود ساختند، بگفته شاعر:

مارا شکستگی نهایت رسیده است

چندان شکسته ایم که نتوان دیگر شکست

در افغانستان مردم بیچاره و فقیر از دست دهشت افگنان که زعمای بی کفایت و بی اعتناء به رفاه مردم و رعیت نمیتوانند کاری بنمایند و یا عمداً نمیخواهند کمک و یاری کنند. ب فکر آن میباشند که اگر بخارج مخصوصاً

ممالک اروپایی و امریکا هجرت نمایند، آرام میشوند، در حالیکه آنان نمیدانند که اکثر مهاجرین با دل پر خون در آن دیار حیات بسر میبرند و صدها و هزاران شان با صدها مایوسیت و بدون رسیدن بمقاصد شان که باید در وطن میمردند، در حال غربت بدیار بیگانگان جان می سپارند.

گویا تمام وقت از ده ها و صدها زبان شنیده ایم و میشنویم که مردم معمر مهاجر میگویند، ای کاش در وطن خود می بودیم و آنجا می مردمیم که حالا بدیار دیگران جان میدهیم، درین باره داستان ها زیاد است و جای آنرا ندارد که آورده شود.

اگر در زمان حکومت های گذشته افغانستان مردم و جامعه ما از نگاه علم و دانش، معارف و فرهنگ عصری به پیش برده میشدند، یقیناً مردم افغانستان اینقدر با همدیگر در تضاد نمیشدند، بسیاری از جنایات و برادرکشی ها از دست بیسوادی میبشد، بدبختانه یکتعداد کسانی که سوادی دارند و چند کلمه یی از علم را آموخته اند آنان علمی را که اندوخته اند نتوانسته اند هضم نمایند، آنان حتی به تبعیض و نفاق افگنی ها مردم بیچاره و مظلوم را تشویق مینمایند.

### فهرست ماخذ:

- پنجشیری. دستگیر، تاریخ، فرهنگ و مبارزه مردم پنجشیر، کابل ۲۰۱۱م؛
- غبار. میر غلام محمد، افغانستان در مسیر تاریخ، چاپ دوم، ایران، قم، ۱۳۵۹ هـ ش؛
- خلیلی. ماری، یادداشت های استاد خلیل الله خلیلی طی مکالمه با دخترش ماری، ورجینیا، ۲۰۱۰م؛
- رنه گروسه، امپراتوری صحرانوردان، مترجم عبدالحسین میکده، تهران، چاپ سوم، ۱۳۶۸هـ؛
- چرخ. خالد صدیق، برگی چند از نهفته های تاریخ در افغانستان، در دو جلد، ۲۰۱۲م؛
- عفیفی. محمد ابراهیم، پیغام جاودان، بنیاد شاهنامه، هالند، ۲۰۱۴م؛
- رنجبر. احمد، خراسان بزرگ، تهران ۱۳۶۳هـ ش؛
- م. غبار، خراسان، ۱۳۷۷ هـ ش، کابل؛
- یزدانی، حسین علی، پژوهشی در تاریخ هزاره ها، قم ۱۳۷۲ هـ ش؛
- تاریخ ملی هزاره، مترجم عزیز طغیان، ایران ۱۳۷۲ هـ ش؛
- دیوان عارف چاه آبی، بکوشش محمد ابراهیم چاه آبی، لاهور ۱۳۷۳هـ ش؛
- پنجشیر سرزمین مردخیز، حکیم قربانوف باختری و غالب غائب، کابل ۲۰۱۱م؛

- مزارات کابل، تألیف محمد ابراهیم خلیل؛
- دارالعلم شیراز؛...
- نگاهی به تاریخ و کلتور باشنده گان بامیان، بسم الله بامیانی، پشاور ۲۰۰۱م؛
- سلطان محمود غزنوی، عنایت الله شهرانی، قاهره ۲۰۱۸م؛
- نوای معارک، منشی عطا محمد شکارپوری، به تصحیح، تحشیه و تعلیق استاد عبدالحی حبیبی؛
- همکاری جنابان محمد نعیم مجددی، استاد فضل غنی مجددی و شاه آغا جان مجددی؛
- تاریخچه اقوام در افغانستان، عنایت الله شهرانی، چاپ پنجم، کابل؛
- افغانستان در قرن بیست، داکتر محمد حیدر، ساندا یاگو، ۲۰۱۸م.



### دستگیر پنجشیری و کمال اعتمادی

محترم کمال اعتمادی و دوستان شان با کمال سخاوت مصارف طبع این کتاب را پرداختند که بدینوسیله از لطف شان تشکر می نمائیم.

